

# تعلیم و تربیت در امر بهائی

ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی

## سخنرانی اول

(هاوایی سال ۱۹۶۷)<sup>۱</sup>

امروز می‌خواهیم دربارهٔ رؤوس کلی تعلیم و تربیت بهائی صحبت کنیم. تأکید می‌کنم که این فقط رؤوس کلی است، زیرا فرصت نداریم که به جزئیات تعلیم و تربیت بهائی بپردازیم. من فقط اشاراتی به زمینه‌های مختلف موضوع کلی خواهم داشت تا شما بتوانید با مطالعات دقیق خود، با خواندن آثار، با غور و خوض در آثار مبارکهٔ حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء فواصل خالی را پر کنید.

قبل از هر چیز باید بگویم تفاوت زیادی بین تعلیم و تربیت وجود دارد. تعلیم عبارت از انتقال معلومات و دانش از شخصی به شخص دیگر است. شما دانش ریاضی، تاریخ، فیزیک، شیمی و سایر موضوعات را به محصل منتقل می‌کنید. اینها از شخص یا کتاب به افراد منتقل می‌گردد. شما آنها را مشحون از علم و دانش می‌کنید. تدریجاً فرد سعی می‌کند ذهن خود را از فرمول‌های ریاضی، فرمول‌های شیمی، داده‌های تاریخی و منابع، اطلاعات بسیاری انباشته سازد. اما، آیا این زندگی کمال مطلوب است؟ خیر، نیست. این موجب فخر و مباهات نیست. این چیزی نیست که نوع انسان برای آن به وجود آمده باشد؛ به وجود نیامده که علم بیندوزد. این کار درست مانند جمع کردن پول، یا جمع کردن هر چیز دیگری است. دانش یکی از چیزهایی است که ما جمع می‌کنیم. اگر آن را متوقف سازیم، رسالت خودمان را در زندگی به عنوان آحاد انسان انجام نداده‌ایم. اگر شما داستان‌های مربوط به مؤسّسات آموزشی جهان را مرور کنید و عمیقاً در آنها دقت نمایید، در خواهید یافت که همین است و جز این نیست. تربیت نیست، فقط تعلیم است. معلّمان و استادان دانشگاه غالباً معلومات خود را به محصلین انتقال می‌دهند. هیچ تربیتی به معنای دقیق کلمه وجود ندارد. تربیت امر دیگری است. تربیت وجه متعالی‌تری از زندگی انسان است.

معنای تربیت در صورتی کاملاً درک خواهد شد که مردم به مقام انسان در طبیعت و عالم وجود پی ببرند. در این صورت وقتی که اساتید دانشگاه نمی‌فهمند که سر انسان چیست، چطور می‌توانند تربیت صحیح را به محصلین خود بدهند. چرا اصلاً انسان باید خلق شود؟ همانطور که دیشب گفته شد، خداوند به صور گوناگون و با اصطلاحات مختلف انسان را مخاطب قرار می‌دهد. یکی از آنها این است که انسان

---

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: جناب فیضی چند سخنرانی در مورد تعلیم و تربیت ایراد فرموده و یک مطلب نگاشته‌اند که فقط یک نطق توسط خانم ترانه رأفتی ترجمه و در مجلهٔ عنذلیب (شماره ۸۳، سال ۱۶۰ بدیع، ص ۵۵ به بعد) درج شده است. دو قسمت دیگر در مجموعه‌ای با نام Conqueror of Hearts توسط خانم شرلی ماکیاس جمع‌آوری شده که تحت عنوان "فاتح قلبها" به فارسی ترجمه گردیده اما هنوز در دسترس احباء قرار نگرفته است. ابتدا نطق دیگر و سپس ترجمه خانم ترانه رأفتی و نهایتاً ترجمه مقاله درج خواهد شد.

سرّ الهی است.<sup>۲</sup> حال، لطفاً به این تعریف که حضرت بهاء‌الله بیان کرده‌اند و اساس تربیت بهائی است، توجه کنید. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید ما باید هر فرد را به عنوان گنجینه‌ای در نظر بگیریم که خداوند در آن گوهرهایی به ودیعه گذاشته که با تربیت می‌توان آنها را ظاهر ساخت و از آن بهره‌مند شد.<sup>۳</sup>

همانطور که دیشب گفتم، تفاوت وسیعی بین تعریف و برداشت فرد بهائی از ماهیت انسان و آنچه که امروزه مردم از آن درک می‌کنند وجود دارد. دیشب مثالی ذکر کردم. من با انواع و اقسام نفوس در سراسر عالم در تماس هستم. انواع محصلین جوان نزد من می‌آیند و دربارهٔ مسائل خودشان شکایت دارند. وقتی مطلبی به شما می‌گویم از بیانات حضرت بهاء‌الله و تجربیات شخصی خودم است. پسری نزد من آمد و گفت، "شما دربارهٔ عفت و عصمت قبل از ازدواج با ما صحبت می‌کنید. آیا این کلام حضرت بهاء‌الله است؟" گفتم، "بله." گفت، "اما ما نزد پزشک دانشگاه می‌رویم و می‌گوییم که نمی‌توانیم تمرکز داشته باشیم و نمی‌توانیم خوب یاد بگیریم، بهتر حفظ کنیم و مواضع درسی را درک کنیم، چکار باید بکنیم؟ او به ما می‌گوید باید دوست دختر پیدا کنیم و تمایلات نفسانی خود را ارضاء کنیم." این است درک آنها از تعریف "سرّ انسان" که انسان را مجموعه‌ای از عصب‌ها و امیال و هوی‌ها و هوس‌ها می‌داند؛ و تمام اینها باید راه‌های باز و آزادی برای ارضاء داشته باشند تا انسان راحت شود، مشکلی نداشته باشد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید، "خیر، تو گنجینه‌ای؛ من در تو گوهرهایی به ودیعه گذاشته‌ام." در هر یک از انسان‌ها گوهرهایی وجود دارد و بر معلمان، پزشکان، استادان مؤسسات آموزشی لازم بل واجب است که سعی کنند این گوهرها را در اطفال و جوانان بیابند. اما اسفاً، حتی اساتید، مربیان، و نفوسی را که ادعا می‌کنند در امور تربیتی و موارد دیگر تخصص دارند می‌بینیم که به امیال و غرایز پسران و دختران جوان می‌پردازند و به جای حیات انسانی، آنها را به زندگی حیوانی دلالت می‌کنند. حال، اگر دنیا این را بفهمد، فقط این را درک کند، که هر فردی گنجینه‌الهی است، آیا تمام انواع تعصبات را کنار نخواهد گذاشت؟ چرا باید این تصویر وجود داشته باشد که مردم هندوستان خلق شده‌اند که قرن‌ها مقهور و تحت سلطه باشند؟ چرا باید این گمان وجود داشته باشد که اهالی آفریقا، چون سیاه آفریده شده‌اند، باید در سراسر زندگی خود و در طول قرن‌ها برده باشند؟ حضرت بهاء‌الله می‌فرماید، "خیر، حتی کسانی که در آفریقا متولد شده‌اند، کسانی که در جزایر اقیانوس آرام پای به جهان نهاده‌اند، کسانی که در دورترین نقاط عالم ولادت یافته‌اند، هر

<sup>۲</sup> توضیح مترجم: احتمالاً اشاره جناب فیضی به حدیث قدسی "الانسان سرّی و أنا سرّه" است که جمال مبارک در کتاب ایقان (ص ۷۶) نقل فرموده‌اند. برای توضیح آن به جلد اول قاموس ایقان، ص ۱۲۰ مراجعه شود.

<sup>۳</sup> نگاه کنید به لوح مقصود، دریای دانش، ص ۱۲: "انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده. به یک کلمه خلق فرمود، به کلمه آخری به مقام تعلیم هدایت نمود و به کلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود. حضرت موجود می‌فرماید، انسان را بمثابة معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما. به تربیت، جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد."

یک از آنها کنزی از کنوز خداوندند. آنها را ضایع نکنید. اما با آنها چه می‌کنیم؟ با تربیت غلط، با برداشت‌های نادرست، با استنباط‌های سر تا پا اشتباه، تمام این گنجینه‌های الهی را در معرض انهدام جمعی قرار داده‌ایم، کمر به نابودی آنها بسته‌ایم.

بعد، ایشان به بهائیان می‌فرمایند که تربیت دو قسم است: با اقوال و با اعمال. ایشان می‌فرمایند بهترین و مؤثرترین روش، تربیت اطفال با اعمال است. این تأثیری ابدی بر آنها خواهد داشت. حضرت علی، جانشین حضرت محمد، در آثار خود می‌فرماید، "أزرعُ أنک جرمٌ صغیرٌ و فیک انطوی العالم الأكبر."<sup>4</sup> این تعریف الهی در مورد انسان است. به این علت است که در قرآن، وقتی حضرت محمد رسول‌الله اعراب را به معرفت الهی تشویق می‌فرماید، آنها سؤال می‌کنند، "چگونه؟" حضرت پاسخ دادند، "به خود بنگرید، خدا را خواهید یافت. زیرا خداوند شما را به صورت و مثال خویش آفریده است."<sup>5</sup> حضرت بهاء‌الله می‌فرماید جمیع این استعدادهای ارزشمند، قابلیت‌ها، توانایی‌ها، هر چه که شما آنها را بنامید و در انسان مکنون است، با قوای صحیح تربیتی ظاهر خواهد شد. من این کلمات را تکرار می‌کنم، چون ایشان هرگز نفرمودند، "تعلیم"؛ ایشان فرمودند، "تربیت". ایشان فرمودند به وسیله تربیت صحیح، بذری به محصولی، شاخه صغیری به شجر کبیری تبدیل خواهد شد. مریبان باید در نظر داشته باشند که انسان به این طریق خلق شده، و این که او در اوج کمال خلقت عنصری است که به او اجازه می‌دهد وارد اولین رتبه تکامل روحانی شود. مقصودشان این است. او مستعد انجام دادن آن است. او آماده است که این کار را بکند، مشروط بر آن که به او فرصت دهند. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید اگر می‌خواهید شأن و مقام انسان را بدانید، تعالی جایگاه او را در کل عالم درک کنید، فقط به این نکته فکر کنید که وقتی خداوند بخواهد خود را ظاهر کند، یکی از انسان‌ها را انتخاب می‌کند که تنها نماینده او روی زمین باشد. این عظمت و علو شأن و مقام انسان را نشان می‌دهد. حضرت عبدالبهاء در جمیع الواح خود، غیر از تعلیم بر تربیت تأکید می‌فرمایند. می‌فرمایند که تمام تشکیلاتی که دارید تنها برای تربیت عالم انسانی باید ایجاد شود. این کار مانند پرورش مروارید است. وقتی مروارید از صدف بیرون آمده باشد، کثیف است، ناپاک است؛ بعد، با هنر و فن بسیار بسیار ظریف، با صبر و بردباری و استفاده از استعداد، انسان شروع به پرداخت کردن آن می‌کند تا وقتی که مرواریدی درخشان ظاهر و پدیدار شود. ما همین کار را باید با فرزندانمان انجام دهیم؛ با محبت و بردباری زیاد و با تأمل و تفکر درباره رفتار کودکان، آنها را صیقل دهید تا وقتی

<sup>4</sup> توضیح مترجم: ادامه بیان حضرت علی این است، "... و أنت کتابٌ مبین الذی بأحرّفه ینظر المضمّر."

<sup>5</sup> "... فارجع البصر الیک لتجدنی فیک قائماً قادراً مقتدرأ قیوماً" (کلمات مکتونه عربی، شماره ۱۳)

توضیح مترجم: در قرآن به خلقت مطلوب انسان اشاراتی موجود است. از جمله می‌فرماید، "لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم" (سوره تین (۹۵)، آیه ۴) و نیز می‌فرماید، "خلق السموات و الارض بالحقّ و صورکم فاحسن صورکم ..." (سوره تغابن (۶۴)، آیه ۳)

استعدادهایی که به او عنایت شده به ظهور برسد. آنها نشان خواهند داد که چه هستند؛ ایشان می‌فرمایند که تربیت کودک بر علم او ترجیح دارد. علم با تربیت صحیح الهی شانه به شانه هم حرکت نمی‌کنند. فقط نباید به دانش اکتفا کرد، بلکه تربیت شخصیت، رفتار، تربیت صحیح الهی به قلب و روح کودکان باید برسد. ایشان می‌فرمایند، دانش به تنهایی غالباً سمی است کشنده.

ایشان حتی فرمودند که طیبی که خلق بد دارد، تربیت الهی نشده است، موجب مرگ خواهد شد نه سبب بهتر شدن وضعیت بیمار. این رازی است که باید درباره آن فکر کنید. در اینجا پزشکی حاذق و ماهر وجود دارد، اما تربیت الهی ندارد. او دارای روح انسانی، مقام شامخ انسانی، رسالت انسان در زندگی نیست. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند این طیب سبب مرگ می‌شود، نه سبب بهبودی؛ و فرمودند که اغلب پزشکان علت بیماری‌اند، نه سبب رفع امراض.<sup>6</sup>

ایشان می‌فرمایند، کودکی که توسط والدین به طریق صحیح الهی تربیت شده باشد، و خواندن و نوشتن نداند، به مراتب بهتر از طفلی است که بسیاری چیزها می‌داند، اما اخلاق ندارد، محبت ندارد، ادب ندارد. زیرا طفل اول برای عالم انسانی مفید است و طفل دوم مضر. بنابراین، بنا به بیان مبارک، سعی کنید این دو را با هم ترکیب کنید. علم و تربیت صحیح الهی باید شانه به شانه هم حرکت کنند. ایشان می‌فرمایند که در این صورت نور علی نور خواهد شد.<sup>7</sup>

باری، در چه زمانی و چگونه باید تربیت اطفال را شروع کرد؟ حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند وقت مناسب و صحیح برای شروع تربیت از زمان انعقاد نطفه و بارداری مادر است. والدین باید در اوقات مختلف روز و شب به تلاوت ادعیه و خواندن آواز و شعر پردازند. ایشان می‌فرمایند که این کلمات مانند آفتاب برای روح کودک است. می‌دانید، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند به محض انعقاد نطفه و آغاز بارداری، کودک وجود پیدا می‌کند. رابطه دعا و روح کودک مانند باران و گلها است. بعد، وقتی کودک به دنیا می‌آید، مادر به او شیر می‌دهد، در این موقع به کلام الهی باید تکلم کرد و موقعی که کودک شیر می‌نوشد، کلام الهی را نیز می‌نوشد.

<sup>6</sup> توضیح مترجم: اشاره به این بیان حضرت عبدالبهاء است که می‌فرمایند، "علم و دانش ممدوح، اگر مقارن حُسن آداب و اخلاق گردد، والّا سمّ قاتل است و آفت هائل. طیب بدخو و خائن سبب هلاک گردد و علت انواع امراض." (گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۰۵)

<sup>7</sup> توضیح مترجم: اشاره به این بیان حضرت عبدالبهاء است که می‌فرمایند، "طفل طیب طاهر و خوش طینت و خوش اخلاق ولو جاهل باشد بهتر از طفل بی ادب کثیف بد اخلاق، ولو در جمیع فنون ماهر گردد. زیرا طفل خوش رفتار نافع است ولو جاهل و طفل بد اخلاق فاسد و مضر است ولو عالم. ولی اگر علم و ادب هر دو بیاموزد نور علی نور گردد." (گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۰۹ به نقل از صفحه ۸-۸۷ گنجینه حدود و احکام و ص ۱۲۲ جلد اول منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء)

یکی از احبای ایرانی در مکتوبی به حضرت بهاءالله نوشت، "چگونه می‌توانم حبّ تو را واگذارم، یا حضرتت را ترک گویم که حبّ تو با شیر مادرم به درونم راه یافته و چون جانم به در رود، از هستی‌ام رخت بریندد." مقصود او این بود که وقتی مادرش از زمانی که شیر دادن به او را شروع کرد، محبت الهی را نیز به او القاء نمود، حبّ حضرت بهاءالله را در وجودش تثبیت نمود. با شیر مادر، این عشق در دل و جانش جای گرفت و زمانی که روح جسم را ترک کند، چگونه او می‌تواند بدون این عشق باقی بماند. شیر مادر همراه با جوّ روحانی بیشترین اثر را بر طفل دارد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند وقتی مادر مؤمن باشد، اطفال مؤمن خواهند بود. اما اگر فقط پدر ایمان داشته باشد و مادر مؤمن نباشد، می‌فرمایند، ندره اطفال مؤمن می‌شوند. برای این که اهمّیت تأثیر روحانی شیر مادر یا تربیت مادر را بدانیم، این نکته را تکرار می‌کنم. وقتی حضرت بهاءالله در زندگی در اوج مشکلات بودند، در یکی از ادعیه خود می‌فرمایند، "ای کاش از آن شیر پاک نوشیده بودم."<sup>8</sup>

باری، حتی وقتی که طفل در بستر گذاشته می‌شود نیز به بیان حضرت عبدالبهاء باید ترتیبی داد که با این کلمات، با این اصوات، با این اشعار و بیانات الهیه به خواب برود. ایشان همچنین فرمودند که این کلمات مانند نور آفتاب برای طفل است.

احساس می‌کنم در عمق وجود بسیاری از دوستان سؤالات موج می‌زند که "آیا اینهمه برای یک کودک بیش از حدّ زیاد نیست؟" این دقیقاً به این معنی است که آیا اگر گل بیش از حدّ در پرتو آفتاب قرار گیرد برای او زیاد نیست؟ هرچه آفتاب بیشتر و باران بیشتر، رشد گلها و درختان بهتر. همین مورد در خصوص طفل مصداق دارد. زیاده از حدّ نخواهد بود؛ ایشان فرمودند کودکان را در سنّ پنج‌سالگی دور هم جمع کنید. اما ملاحظه می‌کنید که در اینجا می‌فرمایند آنها را دور هم جمع کنید؛ ایشان هرگز فرمودند خواندن و نوشتن را به آنها بیاموزید. به آنها روش‌ها را، طرز رفتار را، مهربانی و ادب را آموزش دهید. در پنج‌سالگی که دور هم هستند، آموزش این قبیل موارد به آنها را شروع کنید؛ شیوه رفتار، مهربانی و ادب، مهربانی نسبت به یکدیگر، ادب نسبت به یکدیگر و بخصوص شیوه رفتار و سلوک؛ و می‌فرمایند از همان ابتدای طفولیت محبت به حیوانات را به آنها بیاموزید. وقتی گرسنه‌اند به آنها غذا بدهند، وقتی تشنه‌اند به آنها آب بدهند و هرگز آنها را تحت فشار قرار ندهند. ایشان می‌فرمایند که چون حیوانات بیچاره زبان ندارند که شکایت کنند، بنابراین، کاری کنید که اطفال با این محبت بزرگ شوند؛ با هم معنای

---

<sup>8</sup> توضیح مترجم: تنها موردی که مترجم توانست در این مورد بیابد این بیان مبارک است که حضرت ولی امرالله از جمال مبارک در گاد پاسز بای نقل فرموده‌اند، "فاه آه فو الّدی قد استکفّ ورفاء المحزون فی صدر البهّاء لّنسیت کلّ ما شهدت من اولّ یوم الّدی شربت لبّ المصقّی من ندى امّی الی حیثند بما اکتسبت ابدی النّاس." (قرن بدیع، طبع کانادا، ص ۲۴۸ / طبع طهران، ج ۲، ص ۸۵)

درد و رنج حیوانات را درک کنند. اما لطفاً در این مورد افراط نکنید که فقط به مراقبت از حیوانات پردازند و افراد بشر را فراموش کنند. فقط مثالی را در اینجا ذکر می‌کنم.

نمی‌دانم فیلمی را که چند تن از سیاحان آلمانی آفریقا تهیه کرده‌اند و حدود ۳۵ دقیقه است دیده‌اید یا خیر. آنها برای وضعیت حیوانات در آفریقا سوگواری می‌کردند. نسل بعضی از حیوانات در آفریقا منقرض شده‌اند. ما باید سعی کنیم آنها را حفظ کنیم، مراتع بهتری برای آنها داشته باشیم، باغ‌های بهتری تدارک ببینیم و از تمام نقاط جهان برای حفظ و حمایت برخی از حیوانات پول جمع کنیم. اما در سراسر فیلم هیچ ذکری از اطفال بیچاره آفریقایی که از گرسنگی نزدیک به موت هستند، نیست. ابدأ به آفریقاییان بیچاره که مثل حیوان با آنها رفتار می‌شود، اشاره نمی‌کند. من فقط مثال خودم را برای شما تعریف می‌کنم تا بدانید مقصودم چیست، زیرا میل نداریم به هیچیک از مردم دنیا حمله کنیم یا آنها را مورد انتقاد قرار دهیم.

مدت شانزده سال در عربستان بودم و چون بسیاری از مسئولین شرکت و سایر نقاط را آموزش می‌دادم و آنجا به عنوان یک معلم تقریباً مورد احترام بودم و همه می‌دانستند که من بهائی هستم. وقتی دخترم متولد شد، پزشکی که در بیمارستان مسئول بود، هرگز گواهی صادر نکرد که دختری در خانواده من متولد شده، چون من اروپایی نبودم. ملاحظه می‌کنید مقصود من چیست؟

آنها باید اول به نوع بشر بیندیشند و این که چقدر انسانها درد و رنج دارند. بگذارید بچه‌ها به هندوستان بروند. آنها برای هر آنچه که به آنها بدهید بسیار سپاسگزار خواهند بود. بگذارید به پاکستان بروند؛ به این کشورهای شرقی بروند؛ به بسیاری از کشورهای فقیر و بینوا بروند؛ به بولیوی بروند. هرگز هیچ کشوری را به فقر و تنگدستی بولیوی ندیدم. نزد احباء رفتم. جمعیتی از آنها از جنگل بیرون آمدند و فریاد زدند، "الله ابهی هرمانوا!" اما چه لباسی به تن داشتند؟ کیسه برنج یا گندم که قسمت بالای آن را سوراخ کرده بودند. این تنها چیزی بود که داشتند؛ کفش به پا نداشتند. آنها آنقدر در کوهها راه رفته بودند که پای آنها مثل چرم سفت شده بود. وقتی مهاجرین با آنها ملاقات کردند، برای آنها قرص نان، قهوه و شکر آوردند تا برای جلسه ما قهوه درست کنند. بعضی از آنها قطعات نان را بلعیدند و بعضی‌ها زیر کیسه گونی خود پنهان کردند. اطمینان داشتم که آن را برای فرزندانشان که در چادرهایشان بودند، پنهان کردند. اصلاً به کلام نمی‌توان توصیف کرد. آن وقت شما کسانی را می‌بینید که از سگ و گربه‌هایشان نگهداری می‌کنند و غیره و غیره. این افراط از این طرف است.

در این رابطه، دوستان عزیز، مایلیم نکته‌ای را بگوییم. در دنیای امروز نهضت‌های بسیار زیادی وجود دارد. آنها نزد شما می‌آیند و می‌گویند این نهضت با تعالیم شما نظر موافق دارد و یارانی که مشتاق

تبلیغ امرالله هستند آنقدر خوشحال می‌شوند که نهضتی وجود دارد که برای زبانی بین‌المللی فعالیت می‌کند؛ با آنها کار کنیم، به آنها کمک کنیم و غیره و غیره. درست است که این بخشی از دیانت ماست، اما دیانت مانند هیکل بشر رشد می‌کند. تمام قسمت‌ها با هم رشد می‌کنند. در آن نهضت، تنها دست‌ها می‌خواهند رشد کنند و بقیه این هیکل ضعیف و فرتوت باقی بماند. اینگونه امور شما را فریب ندهد. بگذارید کل هیکل عالم انسانی با هم رشد کند، به نسبت، به تعادل. والا اگر در یک قسمت افراط کنید و بقیه را دست نخورده باقی بگذارید، هیکل عالم بشری خیلی زشت خواهد شد.

دوباره می‌گوییم که حضرت عبدالبهاء تمام این موارد را ذکر می‌کنند و بعد از آن می‌فرمایند تدریجاً، اندک اندک، شروع به آموزش خواندن و نوشتن به آنها بکنید و این باید با دقت تمام و مراقبت تامّ و محبّت بی‌انتهی از طرف مربّی به کودک انجام شود. همچنین شکیبایی و بردباری. در مورد کودکی که نمی‌تواند بعد از دو هفته حرف "الف" را بنویسد، از کوره در می‌رویم. می‌گوییم احمق است، نادان است؛ و او را در مقابل تمام کلاس کوچک و حقیر می‌کنیم. نمی‌دانیم چه لطمه‌ای داریم به او می‌زنیم؛ نمی‌دانیم وقتی اینگونه رفتاری با بچه‌ها داریم چه گناه و خطای بزرگی مرتکب می‌شویم. یاد می‌آید کودکی چون حرف الف را ادا نمی‌کرد، چند بار تنبیه شد. چند روز حرف "الف" را نگفت. وقتی دوستانش از او پرسیدند، "چرا نمی‌گویی، این که خیلی آسان است؟"، وقتی معلّم حضور نداشت، کودک به رفقاییش گفت، "می‌دانم چطور الف بگویم، اما وقتی بگویم "الف"، خواهد گفت بگوب، بگوج ..."

حال، همراه با این، حضرت عبدالبهاء همیشه می‌فرمایند، باید قدری تلاش کرد، حتّی برای یادگیری حروف الف، ب، ج، د باید تلاش کرد. آن را با قدری تلاش همراه کنید تا بچه‌ها هدفی وسیع‌تر، بلندتر و دوردست‌تر داشته باشند. آنها باید سعی کنند در زندگی خود به آن اهداف نائل گردند. ایشان فرمودند هر کودکی برای یادگیری این قبیل نکات دارای استعدادی است؛ اما مدّت زمان یادگیری متفاوت است. در اینجا است که ما از کوره در می‌رویم و علتش هم همین است. آنها نهایتاً یاد خواهند گرفت، اما بعضی در یک روز و برخی در یک ماه. در طیّ این مدّت زمان است که معلّم و مربّی باید بسیار با درایت و با محبّت باشد. گروهی از کودکان در اینجا شروع می‌کنند و از اینجا تا نقطه معینی یاد می‌گیرند و مقصود، رسیدن به مقصد است. همین است و بس. کسی ممکن است در پنج دقیقه بیاموزد و او در این نقطه قرار دارد. دیگران در یک روز، اما کسی هم هست که در طیّ دو روز به مقصد می‌رسد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند مقصود رسیدن به مقصد است و در طول مدّت یادگیری مربّیان باید بسیار، بسیار، بسیار با درایت و شکیبیا باشند. ایشان می‌فرمایند کودک باید به مقصد برسد. نباید آنها را در



طول راه سرزنش کرد و گفت، "نمی‌بینی دیگران در پنج دقیقه به مقصد رسیدند؟" این روح کودک را نابود می‌کند. این که دیگران را برای این کودک مانند مادر قرار دهید ابداً کار درستی نیست.

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید که شما در کنار اینها باید احکام الهی دین را به آنها آموزش دهید. اما حضرت بهاء‌الله در ادامه کلام با زیبایی تمام می‌فرماید، "اما نه به نوعی که نفوس انسانی به تعصب جاهلیه گرفتار شوند."<sup>9</sup> بچه‌ها را نسبت به امر مبارک متعصب بار نیاورید، یا معاذالله علیه دیانت دیگری بدبین نکنید. هر کلام یا حرکتی، هر حرکت کوچکی که ممکن است در قلوب اطفال تعصب ایجاد کند، مبادرت به آن در مدارس بسیار مضر است. هرگز نباید این کار را انجام دهیم. همیشه نظر آنها را به وحدت ادیان جلب کنید، وحدت الوهیت و یگانگی نوع بشر را به آنها یاد بدهید. این سه از مهم‌ترین نکات در امر بهائی است. فرض کنید کودکی نزد شما بیاید و بگوید بچه‌های دیگر در کریسمس در خانه‌هایشان درخت کریسمس دارند. فقط کافی است بگویید، "خُب، آنها مسیحی هستند." همین یک جمله در قلب کودک بهائی علیه مسیحیان ایجاد تعصب می‌کند. هرگز نباید این کار را کرد. باید به لحنی محبت‌آمیز موضوع را برایشان توضیح دهیم؛ به این ترتیب نسبت به آنچه که دیگران دارند احترام قائل خواهند شد و در عین حال به آنها نشان بدهیم که ما باید متفاوت باشیم. نکته بسیار مهمی است که باید درک کرد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید کودکان را از اوان طفولیت طوری تربیت کنید که هر کاری که شروع می‌کنند آن را به آخر برسانند. دست به هر کاری که می‌زنند در انجام دادنش سرسخت و مصر باشند تا آن را به پایان برسانند. این را به آنان آموزش بدهید. قطعه‌ای موم به آنها بدهید تا با آن موشی بسازند. حالا وقتی کودک به وسط کار رسید، دست برمی‌دارد. باید بگویید، "خیر، باید تمامش کنی. به هر ترتیبی و شکلی که باشد باید تمام شود." به او کمک کنید تا کارش را تمام کند. منفعت روحانی بسیار زیادی از این کار عاید می‌شود، زیرا وقتی شما به توفیقی دست می‌یابید، به مسرتی بسیار عظیم نائل خواهید شد. حتی اگر موفقیت بسیار ناچیزی باشد. وقتی نامه‌ای یا دعوت‌نامه‌ای برای دوستان می‌نویسید، فقط وقتی که نامه امضاء شد احساس مسرت می‌کنید که آن را به پایان رسانیده‌اید. دیگر در مورد کودک این امر واضح و بدیهی است. حضرت عبدالبهاء و حضرت بهاء‌الله همیشه کسانی را که لبخند می‌زدند، چهره شادمانی داشتند و وقتی کاری را شروع می‌کردند، آن را به پایان می‌رساندند، دوست می‌داشتند. حضرت

<sup>9</sup> حضرت بهاء‌الله در ورق هشتم از کلمات فردوسی می‌فرماید، "دارالتعلیم باید در ابتدا اولاد را به شرائط دین تعلیم دهند تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین دارد. ولکن به قدری که به تعصب و حمیه جاهلیه منجر و منتهی نگردد." (مجموعه اشراقات، ص ۱۲۳)

بهاء الله خودشان فرموده‌اند که خداوند کاری را که شروع نشده باشد به کاری که ناتمام مانده ترجیح می‌دهند.<sup>10</sup>

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند اگر شما این روش حکمت‌آمیز را دنبال کنید، با کمال محبت از اطفال مراقبت نمایید و آنها را تحت حفظ و حمایت بگیرید و به این طریق با آنها رفتار کنید، وقتی به سن بلوغ برسند، مانند شمع‌هایی خواهند بود که در کلیه زوایای تاریک جهان مشتعلند و نور می‌بخشند؛ آنها قربانی هوس‌ها، آمال و امیال خود که به عالم حیوان تعلق دارد، نخواهند شد.

این نکته را هم بگویم و بعد تنفس خواهیم داشت. میل ندارم احباء خیلی خسته شوند. روحیه خانم تعریف می‌کردند که در جلسه‌ای با تعدادی مبتدی بودند (چند نفر از مهاجران ایرانی، آمریکایی و چند نفر هم از مهاجرین بریتانیایی در آن جلسه و بیت تبلیغی حضور داشتند). دختر یکی از مهاجرین بریتانیایی که دختر خیلی کوچکی بود وارد شد، نگاهی به حاضرین کرد و مستقیماً به طرف یکی از سیاهپوستان رفت و روی زانوی او نشست و در ضمن بازی با شیشه شیرش به نوازش و بوسیدن مرد سیاهپوست پرداخت. یکی از مهاجرین رفت که بچه را بگیرد، روحیه خانم به فارسی به او گفتند که کودک را به حال خود بگذارد چون مشغول تبلیغ است. وقتی بیت تبلیغی به آخر رسید، مرد سیاهپوست اظهار ایمان کرد. به روحیه خانم گفت، "خانم، مایلم هر جا که برای تبلیغ امر بهائی می‌روید، با شما بیایم. میل دارم از شما یاد بگیرم و خودم مبلغ بشوم." خانم پرسیدند، "شما بهائی هستید؟" مرد گفت، "بله." خانم گفتند، "اما چرا؟" مرد گفت، "به خاطر این کودک. این طفل مستقیماً نزد من آمد، روی زانوی من نشست، با من بازی کرد و مرا بوسید. این به من ثابت کرد که خانواده‌اش در وجود او علیه سیاهپوست‌ها تعصب به وجود نیآورده‌اند. خانواده از این تعصبات پاک و مبرا است. این دلیل برای من کافی است."

ملاحظه می‌کنید اگر اطفال را درست تربیت کنیم وقتی بزرگ شوند، در دنیا چه می‌کنند؟ شما از کودکان، از محبتشان، از تمسکشان، از روش و رفتارشان، از همه چیز پی به خانواده می‌برید. می‌توانید از دریچه وجود آنها خانواده را ببینید. به این علت است که حضرت عبدالبهاء غالباً به کودکی می‌نگریستند و می‌فرمودند که او به خانواده بسیار خوبی تعلق دارد. شما می‌دانید که پیروی از روش تربیتی حضرت عبدالبهاء بسیار مشکل است، اما ما باید سعی کنیم. هیکل مبارک به چهره مرد یا زن مانند مشعل نگاه می‌کردند و در اعماق وجودش، روحش، فرو می‌رفتند و آنچه را که در او خوب و پسندیده بود بیرون می‌کشیدند. ما همین کار را باید انجام دهیم. در روح و روان کودک جستجو و سعی کنیم جواهری را که

<sup>10</sup> "آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را که وفا نکند." (ایقان، ص ۱۵۰)

در آنجا به ودیعه گذاشته شده پیدا کنیم و بیرون بکشیم و همیشه به او بگوییم که او این گوهر را در وجودش دارد. حضرت عبدالبهاء بارها و بارها این کار را انجام دادند.

در عگا مردی بود که همیشه باعث دردسر اجباء می شد و همواره برای ملاقات با حضرت عبدالبهاء به خانه ایشان می آمد. یک روز به حضرت عبدالبهاء خبر رسید که زائری آمریکایی در حيفا است که می خواهد به عگا بیاید ولی به علت مقررات و محدودیت ها نمی تواند بیاید. حضرت عبدالبهاء چه کردند؟ همین مرد را که آنهمه دردسر درست می کرد صدا زدند و فرمودند، "می خواهم کاری برایم انجام دهی و می دانم که از عهده برمی آیی." مرد گفت، "بله، مولای من. چه کار باید بکنم؟" فرمودند، "زائری به این اسم و رسم در حيفا است. می روی به حيفا و او را اینجا می آوری. دو سه روز نزد من می ماند، بعد او را به کشتی اش برمی گردانی. غیر از تو و من هیچکس نباید از این موضوع اطلاع پیدا کند." و حضرت عبدالبهاء فرمودند که او این کار را برایشان انجام داد. هیچکس از آن اطلاع نیافت. مرد برای حضرت عبدالبهاء مشکل ایجاد می کرد، اما وقتی به او فرمودند، "می دانم که این کار را برای من انجام می دهی،" ماهیت خوب مرد بروز کرد. او جاه طلبانه مایل بود رضایت کامل حضرت عبدالبهاء را به دست آورد و این کار را برای ایشان انجام داد.

این موضوع در مورد هر کسی مصداق دارد. البته نفوسی که در حضور حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله بودند و آنقدر بخت و اقبال با آنها یار بود که به آنچه که برای آن ساخته شده بودند، تمایل داشتند، خیلی مسرور بودند. به خاطر دارم، پسری برای تحصیل در رشته کشاورزی به بیروت آمده بود. حضرت ولی امرالله نگاهی به او انداخته فرمودند، "خیر، خیر. شما باید تحصیل طب بکنید." درست قبل از آن که شروع کند، میلی به تحصیل در این رشته نداشت. چون پدرش در ایران زارع بود و می خواست در رشته کشاورزی تخصص بگیرد. اما باور کنید وقتی شروع به تحصیل طب کرد، در میان ماها به شوخی و مزاح تبدیل شد. کتاب تشریح را باز می کردیم و اولین کلمه صفحه ای که می آمد می گفتیم، تا آخر صفحه را از حفظ می خواند. در طی پنج سال دوره پزشکی را تمام کرد. هرگز استادش او را امتحان نکردند. همیشه نمره قبولی را داشت. آنها اطمینان داشتند که او همه چیز را می داند و بالاخره پزشک و جراح قابلی شد. این در اثر فقط یک کلام حضرت ولی امرالله بود. ایشان می دانستند که این استعداد در او وجود دارد و فرمودند، "خیر، خیر. شما باید تحصیل طب بکنید." می گویم اینها نفوس خوشبخت و مسروری بودند. حال، وظیفه مرئیان و مادران و پدران است که صفات و قابلیت های عظیم را در اطفالشان مشاهده کنند و به منصب ظهور و بروز برسانند.

حدود ده دقیقه استراحت خواهیم داشت که نفسی تازه کنیم و بعد می‌توانیم ادامه دهیم. اگر قرار بود پاداشی پرداخت شود، من بزرگترین تعریف و تمجید را امروز صبح از این پسر کوچک دریافت کردم که گفت، "ای کاش می‌توانستم تندتر یادداشت بردارم." خیلی مسرور شدم.

داستانی را برای شما تعریف می‌کنم که تفاوت بین تربیت و یادگیری را متوجه شوید و بعد از آن مایلم سؤالاتی در این زمینه یا هر موضوع دیگری که مایل هستید، مطرح کنید و بعد ادامه می‌دهیم. این داستان تفاوت دقیق بین یادگیری، هر نوع یادگیری، و تربیت را روشن خواهد کرد. این داستان حقیقی درباره یکی از پادشاهان هند است که برای چهار پسرش معلمی استخدام کرد. پسرها در آن زمان در دوره دبیرستان درس می‌خواندند و پادشاه می‌خواست به آنها در زمینه فلسفه، افسانه‌شناسی و سایر موضوعات آن ایام به طور خصوصی تدریس شود.

معلم جمله‌ای به آنها داد، "هرگز شکیبایی خود را از دست مدهید و در هر شرایطی لبخند بزنید." این اولین جمله‌ای بود که معلم به آنها داد و گفت آن را حفظ کنند و برای روز بعد صد مرتبه بنویسند. چهار پسر به کلاس آمدند. سه تن از آنها جمله را نوشته و حفظ کرده بودند. چهارمی گفت، "من هنوز این را یاد نگرفته‌ام." اما معلم منتظر او نشد و به تدریس به شاگردانش ادامه داد. بعد از چند ماه پادشاه برای این که ببیند چه اتفاقی برای پسرهایش افتاده و خودش شخصاً آنها را امتحان کند، با وزیرانش و چند نفر از فلاسفه و نفوس مطلع دربارش به کلاس رفت. ابتدا معلم توضیح داد و گفت، "این سه پسر خیلی پیشرفت کرده‌اند. آنها کتابهای بسیاری را حفظ کرده و تکالیف زیادی را انجام داده‌اند؛ اما افسوس، اعلیحضرتا، این یکی هنوز جمله اولی را که به او داده‌ام یاد نگرفته است." یکی از وزرا جلو آمد و پسر را سرزنش کرد و گفت، "چرا این شرمندگی را برای دربار شاه باعث شدی؟ تو پسر پادشاهی و باید بهتر عمل می‌کردی." پسر لبخند می‌زد. آن وقت ناگهان معلم پی به واقعیت برد. معلم پیش آمد و گفت، "اعلیحضرتا، این تنها کسی است که درس را یاد گرفته، دیگران فقط حفظ کرده‌اند."

ملاحظه می‌کنید، همه او را سرزنش کردند، اما او همچنان لبخند می‌زد؛ او شکیبایی‌اش را از دست نمی‌داد؛ او آن را فرا گرفته بود. او خود را منضبط ساخته بود که شکیبایی‌اش را از دست ندهد و تحت هر شرایطی لبخند بزند. بین آنچه که آنها انجام داده بودند و کاری که او کرده بود، تفاوت زیادی وجود داشت. آنها به حفظ کردن پرداخته و مغز خود را با نکات و کتابها انباشته بودند؛ اما او قلب و روحش را و تمام وجودش را منضبط ساخته بود که همیشه تحت هر شرایطی لبخند بزند. این معنای واقعی تربیت است، یعنی عملی ساختن این آموزش‌ها در زندگی. چقدر اتفاق افتاده که هر یک از ما در اثر ضعف و فتور خود جهت حرکت نقشه الهی را رها کرده‌ایم و نقشه‌ای را که خود برای زندگی داریم دنبال

کرده و از دیگران نیز خواسته‌ایم که از نقشه‌ای که ما داریم پیروی کنند و هر روز در نماز می‌گوییم، "ما اَرَدْتُ الاَّ ما اَرَدْتَهُ،" و آن را تکرار می‌کنیم. اما اگر به همین اکتفا کنیم، اینها کلماتی بی‌محتوا و تهی هستند که تکرار می‌کنیم. باید با اعمال، رفتار و نگرش خود این قوه را داشته باشیم، بعد کل قضیه یک تربیت واقعی الهی خواهد شد.

حالا، لطفاً اگر سؤالی دارید که می‌خواهید پرسید مطرح کنید و بعد به بقیه موضوع می‌پردازیم. اگر امروز صبح این مبحث تمام نشود، هنوز امشب را داریم که به ادامه مطلب پردازیم.

س - قبلاً درباره تفاوت بین تربیت و یادگیری صحبت کردید و این برای من خیلی مفید است، زیرا از قضا در دانشگاه تدریس می‌کنم. در آنجا بسیاری از دانشجویان را می‌بینم که خودشان دقیقاً به همان سؤالاتی که شما قبلاً مطرح کردید بسیار علاقمندند. یعنی، آنها علیه نظام آموزشی در دانشگاه و تمام دانشگاه‌ها عصیان می‌کنند و نسبت به آن خیلی خشمگینند، زیرا مطالبی را دریافت می‌کنند که یادگیری طوطی‌وار تلقی می‌کنند و این که مدرّسین و نظام به آنها برای آنچه که من، از آن لحاظ که شما تصریح کردید، تحصیلات عالی واقعی می‌نامم، هیچ فرصتی نمی‌دهد. در این فکرم که در مورد راه‌هایی که جامعه بهائی با این دانشجویانی که خودشان جویای تحصیلات عالی به بهترین معنای کلمه، و به معنای واقعی کلمه، هستند، شاید بدون به کار بردن کلمه "خدا" تماس برقرار می‌کند، ما را راهنمایی کنید. آنها حتی موقعی که خدای بومی خود، یا به اصطلاح، آئین مسیحی، یهودی یا بودایی را رد می‌کنند، در عین حال همان دانشجویان، همین جوانانی هستند که طالب قوه روحانی برتری هستند. بسیاری از آنها از لحاظی بهائی هستند، اما خودشان نمی‌دانند. اما، دقیق‌تر بگویم، در این حیرتم که آیا شما می‌توانید نظر بدهید که جامعه بهائی چگونه می‌تواند به آنها پردازد و علائق آنها را که تا حدی با علائق جامعه بهائی متفاوت است مدّ نظر قرار دهد. بعضی از آنها با نهضت‌های صلح همکاری دارند؛ بعضی به تصنیف اشعار می‌پردازند یا هر چیز دیگر. اما آنها این علاقه به قوه روحانی برتر را دارند و این همان چیزی است که در جستجوی هستند و من متحیرم که چگونه می‌توانیم به آنها نزدیک‌تر شویم. بعضی از آنها به کلی از امر بهائی بی‌خبرند، یا تصویری که از امر بهائی دارند، این است که جامعه‌ای است درون‌گرا و بسته و بسیار سفت و سخت و جدی.

ج - ما این سؤال را به چند بخش مختلف تجزیه می‌کنیم. ابتدا به اهل عالم، به هر دلیلی، اجازه بدهید خدا را انکار کنند؛ زیرا خدایی که تعریف می‌کنند باید انکار شود. بگذارید به هر دلیل و علتی خدا را رد کنند؛ مقصودم این است خدایی که آنها توصیف می‌کنند، باید هم ردّ شود. وقتی که خدا را تعریف

می‌کنید، او مخلوق فکر شماست، خالق شما چطور می‌تواند مخلوق شما باشد؟ این برای بهائیان کاملاً روشن است. ما باید آنچه را که دربارهٔ خدای دانیم به آنها بدهیم. حضرت بهاءالله به ما می‌فرماید که خدا خالق تمام جهان هستی است؛ لایدرک است؛ مطلقاً غیر قابل درک است. به انسان استعدادهایی داده شده که بسیاری چیزها را بفهمد؛ اما استعداد درک خدا به او داده نشده است. این اولین نکته‌ای است که باید به آنها بگوییم. او غیر قابل درک است، چون استعداد درک او به ما داده نشده است. اما برای این که خود را به ما بشناساند، یک نفر را از میان ما انتخاب می‌کند و او را مظهر ظهور خود برای نوع بشر قرار می‌دهد. بالاترین نقطه‌ای که می‌توانیم برسیم، متعالی‌ترین نقطه‌ای که ما امکان وصول به آن را داریم عبارت از عرفان مظهر ظهور الهی بر وجه ارض است. این تمام کاری است که می‌توانیم انجام دهیم. بالاترین نقطه‌ای که می‌توانیم معرفت پیامبرانی است که در ادوار مختلف ظاهر می‌شوند. حضرت عبدالبهاء ساده‌ترین توضیح را بیان فرموده‌اند. حتی کودکان نیز بدون هیچ تردیدی آن را درک می‌کنند. نور و گرمای خورشید را در آنجا می‌بینید و حس می‌کنید. اما آیا خورشید آنجاست؟ خیر، این خورشید نیست. خورشید آن بالاست؛ در مکان و جایگاه خود؛ در عالم خود؛ در مرکز خود. اما چه می‌کند؟ چه می‌کند که خود را به ما بشناساند؟ چه می‌گوید؟ حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند اشعهٔ خورشید نه خود خورشید. خداوند در ملکوت خویش است؛ در مرکز خود، که برای ما ناشناخته است؛ اشعه‌اش را برای ما می‌فرستد؛ اشعهٔ انبیای الهی که نور و گرمای خدا را برای ما می‌آورند؛ نور هدایت و گرمای محبت به خلق را می‌آورند. هر کس این پیامبر را شناخت، خود خدا را شناخته است. هر کس پیامبر را منکر شد، خدا را منکر شده است.

حال، برای توضیح این نکته مثال دیگری برایتان ذکر می‌کنم. فرض کنید این برای اولین بار برای ما آورده می‌شود. ما آن را برای اولین بار در زندگی خود می‌بینیم. حال، اولین سؤالی که مطرح خواهیم کرد چیست؟ معمولاً هر کسی سؤال خواهد کرد، "این برای چیست؟ این چیست و هدف از آن چیست؟" حال، دو راه برای پرداختن به آن وجود دارد. یکی طریق جاهلانه و دیگری طریق صحیح. طریق جاهلانه این است که بدون پرسیدن از کسی آن را به هر ترتیبی که دوست داریم دستکاری کنیم و بعد در یک دقیقه آن را خراب خواهیم کرد و از بین خواهیم برد. اما در طریق صحیح و عاقلانه چه اتفاقی خواهد افتاد؟ می‌فرمایند، صبر کنید. البته کارخانه‌ای که این را ساخته کسی را خواهد فرستاد تا توضیح دهد این برای چه ساخته شده است. وقتی کارخانه این را می‌فرستد، دستورالعمل را هم می‌فرستد؛ دفترچهٔ راهنما یا شخصی را با آن می‌فرستد. شخص با کتاب راهنمای کوچکی می‌آید و می‌گوید، "این طرز کار با این وسیلهٔ کوچک است که در اینجا دارید. کارخانهٔ سازنده مرا فرستاده است. کارخانه در آمریکا است."

حال، یک نکته به این می‌افزایم. این کودک در خانواده‌ای متولد می‌شود. این اولین دفعه‌ای است که فرزند خود را می‌بینید. به دو طریق با او رفتار می‌کنید. آسان‌ترین راه این است که به هر طریق میل داریم با او عمل کنیم؛ یا این که صبر کنیم و بگوییم خدا او را به من داده و البته هدفی از دادن این کودک به من دارد. خداوند می‌آید؛ نه خودش، بلکه پیامبرش با کتابش و می‌گوید که هدف از خلقت کودک این است و این نحوه رفتار با اوست. برای جمیع مسائل زندگی این روش را به کار ببر. وقتی شما آن را برای دانشجویان، اعم از دختر یا پسر، توضیح بدهید، با وضوح بسیار آن را خواهند فهمید و الا اگر هدفی برای خلقت وجود نداشته باشد، کل آفرینش احمقانه خواهد بود. اگر هدفی نباشد، هرج و مرج خواهد بود؛ و هرج و مرجی وجود ندارد، زیرا بعد از جمیع این اکتشافات آنچه که در عالم وجود یافته‌اند در کمال نظم بوده و لذا هدفی، مقصدی، مقصودی وجود دارد و انسان یاد می‌گیرد که خودش آنها را درک کند.

یک جعبه لوازم مکانیکی برای فرزند خود می‌خرید؛ وقتی جعبه را باز می‌کنید، روی کل لوازم کتابی قرار دارد که راهنمایی می‌کند این لوازم را چگونه کنار هم قرار دهید و بعد دو پیچ و این لوازم را با پیچ‌ها سفت می‌کند. در کتاب آمده است که کودک باید طبق الگوی کتاب رفتار کند. شما اصرار می‌کنید که طفل از الگوی کتاب پیروی کند. اما در خلقت کودک که به مراتب ارزشمندتر است، ما اصلاً اصرار نداریم که از الگویی که خداوند به ما داده پیروی کنیم. این تفاوت انسان است. انسان در قرآن به عنوان کسی که جاهل‌ترین و نسبت به خود ظالم‌ترین است توصیف شده است.<sup>۱۱</sup> بسیار جاهل، زیرا مغرور است. او می‌گوید، "می‌دانم چه بکنم. احتیاجی به راهنمایی کسی ندارم." و بنابراین نسبت به خود ظالم است؛ او خود را نابود می‌کند. آیا امروز این نکته مصداق ندارد که جوی در تمام عالم برقرار است؛ آنها طالب تحوّل هستند؛ از آنچه که دارند خسته شده‌اند؛ می‌خواهند تغییر بدهند، اما نمی‌دانند که این تغییر چیست. آیا باید نوع لباسشان را تغییر دهند؛ یا آرایش موهای خود را؛ یا نحوه زندگی، انواع و اقسام مشروبات و مواد مخدر؟ این نتیجه طبیعی فساد است که سراسر عالم را فرا گرفته؛ این همان چیزی است که حضرت بهاء‌الله هفتاد سال قبل، از عکا به ما فرمودند و هشدار دادند. ایشان فرمودند، "وجه عالم

---

<sup>۱۱</sup> توضیح مترجم: احتمالاً اشاره جناب فیضی به آیه ۷۲ از سوره احزاب است، "أنا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال، فابين أن يحملها و اشفقن منها و حملها الانسان أنه كان ظلوماً جهولاً."

به لامذهبی متوجّه و اوضاع بدتر و بدتر خواهد شد، روز به روز، تا به وضعیتی خواهد رسید که اکنون غیر قابل توصیف است.<sup>۱۲</sup>

این وضعیت ابداً توسط حضرت بهاءالله قابل توصیف نبود. بعد، ایشان می‌فرمایند، "این فساد و انحطاط تداوم خواهد یافت، بعد شرایط آنقدر برای جوامع بشری غیر قابل تحمل خواهد شد که بنیة جامعه دیگر تحمل نخواهد کرد. بالاخره آن اتفاق خواهد افتاد و بعد از آن به بیداری منجر خواهد شد."<sup>۱۴</sup>

در این زمان است که پزشک می‌گوید ما باید برای نجات اهل عالم حرکت کنیم. اما، لطفاً مراقب باشید، مقصود من از حرکت کردن این نیست که آنها را همراهی کنیم. به آنها اعلام کنید؛ ابلاغ کنید، شما تغییر می‌خواهید، این پیشنهاد ماست. اگر دوست دارید، به حظیرةالقدس بیایید و گوش کنید. اگر صادق باشید، خواهند آمد و گوش خواهند داد و تبعیت خواهند کرد. اگر صادق نباشند و می‌خواهند مانند حیوانات آزاد باشند که هر کار دلشان می‌خواهد انجام دهند، بسیار خوب، بگذارید به راه خود بروند. ولی امروز وظیفه ما ابلاغ امر به آنهاست؛ بخصوص کسانی که معلّم هستند؛ زیرا معلّم شاگردانش را راهنمایی می‌کند. اگر معلّم‌ها بهائیان خوبی باشند، شاگردانشان بهائی خواهند شد. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید حتی اگر معلّمی ریاضی درس بدهد و در کلاسش ذکر از خدا به میان نیاید، اما قلباً بهائی خوبی باشد، روح او کلام امر الهی را به بچه‌ها منتقل خواهد کرد و آنها بهائی خواهند شد. مثالی برایتان ذکر می‌کنم.

وقتی میرزا ابوالفضائل، بزرگترین فاضل و محقق امر مبارک، بهائی شد، بی‌کار بود. او یکی از بزرگترین روحانیون بود. بنابراین هیچ چیز به او ندادند. مدرسه زرتشتی‌ها از ایشان خواست که برود و فارسی و ادبیات فارسی درس بدهد. چند سال تدریس کرد، سالهای متوالی به تدریس مشغول بود. ابداً ذکر از امرالله به میان نیاورد و کلیه احبای اولیه که سابقه زرتشتی داشتند از میان همین شاگردانی بودند که با جناب ابوالفضائل درس می‌خواندند و این به علت وقار، عزت نفس و قوای روحانی این مرد بود. اما اگر جناب ابوالفضائل با آنها به قهوه‌خانه‌ها می‌رفتند، با آنها می‌نشستند و همراه آنها قلیان می‌کشیدند و با

<sup>12</sup> توضیح مترجم: اصل بیان مبارک این است، "عالم منقلب است و انقلاب او يوماً فیوماً در تزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجّه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد، به شأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدتی بر این نهج ایام می‌رود. اذا تمّ المیقات يظهر بغتة ما یرتعد به فرائض العالم اذا یرتفع الأعلام و یغرّد العنادل علی الافئان." (امر و خلق، ج ۴، ص ۴۷۲)

<sup>13</sup> مقایسه کنید با این دو بیان: "قوه و بنیة ایمان در اقطار عالم ضعیف شده، دریاق اعظم لازم. سواد نحاس امم را اخذ نموده، اکسیر اعظم باید." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۳۱) - "ستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت جسارت شده. براستی می‌گویم آنچه از مقام بلند دین کاست، بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است." (ورق دوم از کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۱۹)

<sup>14</sup> توضیح مترجم: اصل بیان مبارک حضرت عبدالبهاء این است: "روز به روز هرج و مرج در دنیا در ازدیاد است. عاقبت به درجه‌ای رسد که بنیة انسانی را تحمل نماند؛ آن وقت انتباه رخ دهد." (امر و خلق، ج ۴، ص ۴۷۹)



آنها سازش و مصالحه می‌کردند و گفته‌های آنها را تصدیق می‌کردند، هیچیک از آنها به امر جذب نمی‌شد؛ و بعد با آنها می‌رفت و در کنارشان می‌نشست و آنها به نوشیدن شراب مشغول می‌شدند، چون برای آنها آزاد بود؛ اما ایشان خودشان را کنار می‌کشیدند و فقط شعاع محبت را بر آنها تابیدند؛ نور ایمان را تابیدند، بدون آن که کلمه‌ای بر زبان بیاورند. تمام احبای اولیه از نسل زرتشتیان شاگردان ابوالفضائل هستند.

چه فضلی از این بالاتر که معلمی چنین قوه عظیم روحانی داشته باشد. پس ما باید از آن استفاده کنیم و حظیره القدس خود را برای پذیرش جمیع این جوانان آماده سازیم و تصویر حقیقی امر بهائی را بدون هیچ مداخله و مصالحه‌ای به آنها نشان دهیم. به آنها بگویید این هدف امر بهائی است: وحدت عالم انسانی. اگر آن را دوست دارید، باید خود را از جمیع انواع تعصبات پاک و طاهر کنید؛ تمام عادات مضره ممنوعه؛ شرب مسکرات، مواد مخدر، تعبیر و تفسیر؛ همه ممنوع است. اگر صادقید و طالب تحول و تغییر، رویکردی روحانی در زندگی خود می‌خواهید، نهایتاً می‌خواهید داخل محدوده قرار بگیرید، این راهی است که ما پیشنهاد می‌کنیم؛ و بگذارید سؤال کنند و برای آنها توضیح دهید که این راهی است که ما باید برویم. این پیشنهاد خاضعانه من است. اما جمیع این موارد باید از طریق مجاری صحیح اداری با جامعه خودتان هماهنگ شود.

یک نکته دیگر اضافه کنم. سؤالی که اساساً به آن توجه داشتم این بود که چگونه با آنها ارتباط برقرار کنیم که بتوانیم امر مبارک را ابلاغ نماییم. به عبارت دیگر، صرفاً به این علت که این حظیره القدس در اینجا واقع است یا به این دلیل که من یا دیگران می‌گوییم، "چرا اینجا نمی‌آید؟" دانشجویان به اینجا نخواهند آمد. آنها کارهای مختلفی انجام می‌دهند. آنها، درست مثل بهائیان، برای صلح کار می‌کنند. آنها به طریق سیاسی خود، یا به شیوه ضعیف و ناچیز خویش برای صلح کار می‌کنند؛ و آنچه که من سعی دارم از خود پرسم این است که چگونه بهائیان می‌توانند در اولین وهله نزد آنها بروند و نشان دهند که بهائیان به مسائل مشغولند و به آن علاقمند به طوری که آنها بگویند، "اوه، یک بهائی آمده. اما او هم شخصی است که به صلح علاقمند است"؛ و همین باعث تشویق آنها می‌شود؛ فکر کنم که به بیت تبلیغ بیاید، به حظیره القدس بیاید و غیره و غیره. همین عدم ارتباط با آنچه که ما گاهی "هیپی‌ها" و گاهی دانشجویان "افراطی و تندرو" می‌خوانیم، باعث نگرانی من است، و این که چگونه باید با آنها مرتبط شویم، یا حداقل خود را با آنچه که آنها انجام می‌دهند آشنا سازیم تا آنها بدانند که ما در چه مواضع عظیمه‌ای مشغول به فعالیت هستیم.

می‌دانید، آنها این کار را مخفیانه انجام نمی‌دهند، یا در تالارهای اجتماعات دانشگاه یا جای دیگر انجام می‌دهند. در آن زمان یکی دو نفر از بهائیان می‌توانند نزد آنها بروند و به آنها بگویند که شما مشتاق صلح جهانی یا محبت عمومی، یا بسیاری از اصطلاحاتی که آنها به کار می‌برند، هستید، حال، این پیشنهادی دیگر برای وحدت جهانی است که ما عرض می‌کنیم. می‌توانید به حظیره القدس بیایید و به بحث و استدلال ما گوش کنید. اگر واقعاً متحرّی حقیقت هستید؛ ما چگونه مبتدیان را دعوت می‌کنیم؟ با آنها تماس می‌گیریم و بعد می‌گوییم، "لطفاً به منزل من یا حظیره القدس بیایید."

این بدان معنی است که نباید نفوسی را مادون دیگران یا نفوس فاسد تلقی کرد. آنها ضرورتاً فاسد یا منحط نیستند. چه کسی می‌تواند چنین ادعایی بکند؟ زیرا ما هرگز نمی‌توانیم در مورد دیگران به قضاوت پردازیم. ما هیچکس را مورد قضاوت قرار نمی‌دهیم. حضرت ولی امرالله تصریح فرمودند در مورد هیچکس قضاوت نکنید، کلام الهی را ابلاغ کنید، شما از میزان نفوذ کلمه الله در افراد مختلف بی‌خبرید.<sup>15</sup>

لابد درباره پدر روحانی استرالیا، یعنی پدر دان Father Dunn شنیده‌اید. هیچکس مستقیماً با ایشان صحبت نکرد. کسی مشغول صحبت با مغازه‌داری بود و می‌گفت که پیامبری وجود دارد که می‌گوید، "لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم." مغازه‌دار به این کلام گوش نمی‌کرد. پدر دان مشغول خرید از مغازه بود؛ این کلام را شنید، نزد او رفت و گفت، "بقیه‌اش را بگو." مرد مشغول صحبت با کس دیگری بود، این یکی حرفش را شنید و پیام را دریافت کرد. به این علت است که حضرت ولی محبوب امرالله در آخرین مکاتیب و توقیعات خود فرمودند که هر طبقه‌ای از اجتماع انسانی باید در ظلّ امر وارد شود؛ همه طبقات، تمام اهل عالم. ما باید کلام الهی را به آنها ابلاغ کنیم و بگوییم، "این فرصتی برای شماست که بیایید و مطیع کلام الهی شوید." بعداً، دیگر وظیفه خود آنها و وجدان آنهاست که بر زندگی ایشان حکومت می‌کند.

س - جناب فیضی، ما در این قسمت جهان چنان در دنیا گرفتاریم و می‌دانیم که اکثر ما بین دو معیار گرفتار شده‌ایم؛ معیار دنیا در قسمتی که ما در آن زندگی می‌کنیم، و معیارهای حضرت بهاءالله. مقصود من این است که فرضاً فقط در تعلیم و تربیت. هر زمان که شما در این خصوص صحبت می‌کنید که هر زمان که ما پی به مقصود الهی بردیم، دیگر اراده و هدفی از آن خود نداریم، و وقتی که ما به آن نقطه از تفکر و

---

<sup>15</sup> توضیح مترجم: شاید اشاره جناب فیضی به این بیان حضرت ولی امرالله باشد که می‌فرمایند، "احباء باید امر را به جمیع نفوس، حتی کسانی که مستعداً به نظر نمی‌رسند، ابلاغ کنند. زیرا مقیاس حقیقی نفوذ کلمه الله در افکار و قلوب نفوس را نمی‌تواند قضاوت نمایند. باید ابلاغ کلمه کنند، حتی به آنان که به صورت ظاهر فاقد هر گونه استعداد پذیرش تعلیم الهی باشند" (ترجمه - Directives from the Guardian، شماره ۱۹۸)

درک رسیدیم که شاید بیشتر به اسرار الهی و ارتباط آن با این یوم پی ببریم، مسرت و آرامش عظیم برای ما و خانواده ما حاصل خواهد شد. اما در این میان، از این نقطه‌ای که من صحبت می‌کنم، فرزندان ما با یک معیار مورد سنجش و قضاوت قرار می‌گیرند.

ج - می‌دانید که این سؤال در بسیاری از سایر جوامع نیز مطرح شده است. آنچه که می‌گوییم تعلیم و تربیت بهائی است که هنوز برای آن هیچ مؤسسه‌ای تشکیل نشده است. اما ما بهائیان باید بدانیم که آرمان‌های تعلیم و تربیت چیست تا بتوانیم در محدوده ظرفیت و قابلیت خود تا آنجا که می‌توانیم با قوای پلید اهریمنی جهان خارج مبارزه کنیم. ما فعلاً نمی‌توانیم به این کمال مطلوب برسیم، زیرا هیچ تشکیلی برای این کار نداریم. ما تشکیلات بهائی برای آن نداریم؛ ما مربیان بهائی نداریم؛ ما هنوز کتب درسی بهائی که برای جمیع این موارد تهیه شده باشد، نداریم. اما باید بدانیم که این آرمانها و آنچه شما گفتید در امر بهائی وجود دارد و این موضوع بعدی است که درباره‌اش صحبت خواهیم کرد و این کاری است که ما باید در خانه‌های خود انجام دهیم. وقتی که سؤال‌ها تمام شد، این موضوع را توضیح خواهم داد.

-----  
شما فرزندان خود را به روش بهائی تربیت می‌کنید؛ آنها را به بهترین وجهی که می‌توانید، پرورش می‌دهید؛ اما اجتماع جاذبه‌ای دارد؛ جاذبه و کششی قوی که همه چیز را به طرف خود جذب می‌کند. چرا این کشش را دارد؟ چرا اینقدر نیرومند است؟ زیرا قوای ظلمت، لشکر تاریکی در آنجا وجود دارد؛ و شما سپاه نور هستید. سپاه نور علیه لشکر تاریکی مبارزه می‌کند. اینجا مسأله تبلیغ مطرح می‌شود. اگر فرزندان خود را دوست دارید، پس بر قوای نور در اجتماع بیفزایید و شما باید آنها را به امر بهایی تبلیغ و دعوت کنید. در این صورت جذّابیت آن برای این اطفال کمتر خواهد شد. این کمکی برای تربیت اطفال خواهد بود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که سپاه نور علیه لشکر تاریکی مبارزه می‌کند و چنگال لشکر ظلمت بسیار تیز و برنده است، نافذ است، قوایش بسیار فریبنده است. نگذاریم این نهضت‌ها ما را فریب دهند. ایشان می‌فرمایند اینها جذّاب و گیرا هستند، شما را جذب می‌کنند.

و اما در خانه‌های احباء؛ لطفاً به خاطر داشته باشید، هیکل مبارک می‌فرمایند، غالباً در خانه‌ها درباره احبّای قدیم، کارهای آنها، خدمات آنها، فداکاری‌های آنها، اقدامات قهرمانانه آنها صحبت می‌شود. حتی اگر کودکان در حیاط یا سالن بیرونی مشغول بازی باشند، فکر می‌کنید به حرف‌های شما گوش نمی‌دهند. بسیار خوب، گوش ندهند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند چنین مکالماتی جوّ و فضای روحانی خاصی در خانه ایجاد می‌کند؛ باعث می‌شود روح کودک رشد کند؛ جوّ خاصی در رحم مادر ایجاد می‌شود که به رشد جسمی کودک کمک می‌کند تا آن زمان که ولادت جسمانی کودک میسر می‌شود. ایشان می‌فرمایند همین موضوع در مورد تولّد روحانی نیز مصداق دارد. فضای خانه باید طوری باشد که

تولد روحانی طفل مقدور گردد. آنچه که بیش از همه به حال این فضای روحانی مضر است، غیبت است. لحظه‌ای که در خانه می‌گوییم که فلان کس برای عضویت محفل ملی لیاقت نداشت؛ فرض کنید چنین سخنی بگوییم. آنچه که می‌گوییم تصمیم محفل ملی است. فکر می‌کنیم کودک گوش نمی‌دهد، اما روح طفل مانند آب صاف و شفاف است. این کلام مانند قطره‌ای جوهر است. آب دیگر شفاف و پاک نیست؛ کثیف است. حال وقتی کودک به سن پانزده سالگی رسید شما می‌گویید، "خب، جانی. به عنوان طفل بهائی تسجیل می‌شوی؟" او نمی‌پذیرد؛ تقصیر کیست؟ شما روح کودک را کشته‌اید و او نمی‌خواهد تسجیل شود. اگر شما آن غیبت را در خانه مرتکب نشده بودید، او در سن ۱۵ و ۲۱ سالگی با راحتی می‌پذیرفت که تسجیل شود.

لطفاً توجه داشته باشید، وقتی ما در ظل امر وارد می‌شویم باید درک کنیم که باید از نقشه و برنامه حضرت بهاءالله پیروی کنیم. بعضی از ما به امر مبارک به عنوان نتیجه‌گیری منطقی، به عنوان فلسفه‌ای فکری و عقلانی، اقبال می‌کنند. اما ما به آن به عنوان آنچه که قلوب ما را متحول می‌سازد و ارواح ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد اقبال می‌کنیم. بنابراین ما می‌خواهیم در امر بهائی طبق راه و روش خود زندگی کنیم. اگر راه و روش خود را نداشته باشیم، به امر بهائی علاقه‌ای نداریم؛ خیلی بد است. باید هر آنچه را که فکر می‌کنیم به صریح‌ترین صورت ممکن، در کمال شهامت و با تیت پاک و خالص مطرح سازیم. اگر محفل پذیرفت، فیها المراد؛ اگر نپذیرفت، فراموش کنید و هرگز در منزل در حضور کودکان به آن فکر نکنید.

حال، قبل از آن که این مبحث را خاتمه دهیم به یک مسأله دیگر اشاره کنم. ایشان می‌فرمایند که دو امر دیگر هم برای کودکان مضر است. یکی کتک زدن طفل است. فرض کنید کودکی را به جلوی کلاس بیاورند و او را بزنند. این کار روح درون کودک را خفه می‌کند؛ سرکوب می‌کند؛ روح کودک را می‌کشد؛ باعث می‌شود کودک خود را پس بکشد؛ به درون خود پناه ببرد و فقط خدا می‌داند که چه زمانی او به خود خواهد آمد و از آن حالت خارج خواهد شد. ایشان می‌فرمایند این کار را از اعراب که اسب‌ها را تربیت می‌کنند، یاد بگیرید. آنها موقع تربیت اسبها هرگز آنها را نمی‌زنند. می‌گویند اگر یک بار آنها را بزنند، هرگز تربیت نخواهند شد. و مسأله دوم که بدتر از اولی است توبیخ و ملامت و توهین است؛ ابداً این کار را نکنید. تحقیر کردن کودک، سوء رفتار با او در حضور دیگران، حتی تحقیر کودک در خانه بدون حضور دیگران بسیار زیانبار است. هیکل مبارک می‌فرمایند که این کار برای روح کودک بسیار ضرر دارد. محبت، حکمت و بردباری. آنها امانت خدا نزد ما هستند. آنها گنجینه‌های گرانبهای

هستند که خداوند به ما عنایت کرده است و ما باید نسبت به آنها محبت داشته باشیم؛ در نهایت خردمندی حرکت کنیم؛ بردبار باشیم و نسبت به آنها عشق بورزیم.

س - کودک را چگونه منضبط می کنید؟

ج - با محبت و حکمت و رفتار خود. به هر نحو که مناسب می دانید او را تنبیه کنید، مگر کتک زدن و سرزنش کردن و توهین کردن.

می دانید، زمانی در حیفا دو هفته جلسه مخصوص و بسیاری مشکلات دیگر داشتیم. برای خلاص شدن از آن همه کاری که داشتیم، با جامعه بهائی نشستیم و یک شب یکی از ما درباره این موضوع صحبت کرد. یکی از مادرها صبح نزد من آمد و درباره کودک حدود هشت ساله اش که طفل بسیار ملیح و شیرینی بود سؤال کرد. گفتم، "دیشب چه فهمیدید؟" او گفت "خب، فهمیدم که پدر و مادر باید به فرزندانشان محبت داشته باشند و هر چه آنها دوست دارند برایشان فراهم کنند. در طی جنگ پنج روزه به زبان عبری اعلام کردند که چه چیزهایی برای خانه ها باید فراهم شود. سه چهار مورد مختلف را اعلام کردند. همان مادر از همان پسرش خواست که بیاید و ترجمه کند (او عبری می دانست). پسرک گفت دولت به پدر و مادرها گفته بستنی تهیه کنند. من این را شنیدن گزینشی می گویم.

-----

س - امروز صبح گفتید که هرگز کودک دیگری را الگو قرار ندهیم. با این حال والدین، و من خودم را در این مورد مقصر می دانم که، می گوئیم، "بسیار خوب، من وقتی که به سن تو بودم..." آیا این همان تأثیر را بر طفل ندارد؟

ج - خیر، این خوب است. چون این به شوخی با بچه ها تبدیل شده است. گاهی اوقات این می تواند در کودک نوعی عقده حقارت ایجاد کند، چون پدرش به جایی رسیده که او نمی تواند برسد. در همه چیز باید دقت کنیم و مراقب باشیم. و اما در مورد داشتن حیات بهائی؛ من صادقانه داستان دو کودک را که در آلمان بودند برایتان تعریف می کنم. من حدود یک هفته آنجا بودم. یک هفته از وقتم را به خاطر دو فرزند مهاجرین عربستان در آلمان گذراندم. زیرا پدر و مادرشان آنها را از اوان طفولیت در آلمان گذاشته بودند، چون می خواستند به عربستان مهاجرت کنند. دختر مطلقاً با امر مخالف است. او می گوید از ده سالگی او را به اینجا آوردند و اکنون دختری آلمانی است و ایمانی ندارد. او خیلی صادق بود. به من می گفت چون به من علاقه داشت به دیدن من آمد نه به این علت که ایادی امرالله یا بهائی بودم. برادرش به کلی از دست رفته بود. او به علت غفلت پدر و مادرش در راه پیمایی ها و بقیه کارها شرکت می کند. پدر و مادر گفته بودند قصد دارند به عربستان مهاجرت کنند پس بچه ها باید به آلمان بروند و پدر و مادر خرجشان را می دهند که درس بخوانند. ما باید در این موارد خیلی دقت کنیم. ارتباط بین فرزندان و والدین همیشه باید

صیانت شود. به این علت است که حضرت بهاء الله می فرماید تعلیم و تربیت کودکان باید به نحوی باشد که به تعصب جاهلیه منجر نشود.

نکته بعدی که بحث خواهیم کرد وظیفه والدین در تربیت فرزندان است. حضرت بهاء الله می فرماید بزرگترین امر و دستور خداوند به والدین تربیت فرزندان است. لطفاً همیشه این تعلیم و تربیت فرزندان را مد نظر داشته باشید. اگر از این فرمان الهی غفلت کنند، نزد خداوند مسئول خواهند بود و خداوند گناه آنها را هرگز نخواهد بخشید.<sup>۱۶</sup> آنها باید به خداوند جواب بدهند.<sup>۱۷</sup>

حضرت عبدالبهاء می فرماید اگر فرزندان را تربیت نکنید، آنها از شما اطاعت نخواهند کرد، به شما احترام نخواهند گذاشت؛ آنها از شما و خداوند، هر دو، غافل خواهند شد؛ نسبت به خداوند و والدین بی اعتناء خواهند شد و چنین طفلی در کمال آزادی هر چه که نفسش به او حکم کند انجام خواهد داد.<sup>۱۸</sup> حضرت عبدالبهاء در بیان دیگری به عواقب این غفلت اشاره دارند. من فقط ترجمه مضمون یکی از آنها را نقل می کنم و بعد، شما درباره آن فکر و تعمق کنید. البته بیان مبارک اینگونه شروع می شود، "اگر والدین از تربیت فرزندان غفلت کنند، این اطفال بیچاره در صحرای غفلت و نادانی تنها رها شوند، زیرا در تمام دوران زندگی قربانی غفلت و غرور شوند؛ هوش و درایت خود را از دست بدهند؛ نزد جامعه و مردم خفیف و حقیر شوند؛ در تمام طول زندگی شرمسار گردند و همیشه در اوقات امتحان زندگی رنج برند."<sup>۱۹</sup> ملاحظه می کنید این غفلت چقدر عواقب نامطلوب دارد. در جایی می فرماید اگر از ابتدا نتوانیم آنها را

<sup>16</sup> توضیح مترجم: اشاره جناب فیضی به بیان حضرت عبدالبهاء است که می فرماید، "... اگر در این خصوص قصور کنند در نزد رب غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند و این گناهی است غیر مغفور..." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۲۷)

<sup>17</sup> در کتاب اقدس (بند ۴۸) می فرماید، "کتب علی کل اب تربیه ابنه و بنته بالعلم و الخط و دونهما عمّا حدّد فی اللوح و الذی ترک ما أمر به فلا مناء أن يأخذوا منه ما یكون لازماً لتربیتهما إن كان غنیاً والأ ترجع الی بیت العدل؛ أنا جعلناه مأوی الفقراء و المساکین. ان الذی ربی ابنه او ابناً من الأبناء کأنه ربی أحلّه ابناً علی بهائی و عنایتی و رحمتی الّتی سبقت العالمین."

حضرت عبدالبهاء می فرماید، "... در این دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباری است نه اختیاری. یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را به نهایت همت تعلیم و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیر دهند و در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد رب غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند" (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۲۷).

<sup>18</sup> توضیح مترجم: احتمالاً جناب فیضی ناظر به این بیان جمال مبارکند که می فرماید، "اگر اولاد به این طراز اول فائز نگردد از اطاعت ابوبین که در مقامی اطاعه الله است غافل گردد. دیگر چنین اولاد مبالغه نداشته و ندارد، یفعل بأهوانه ما یشاء..." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۲۶)

<sup>19</sup> توضیح مترجم: اصل بیان مبارک که جناب فیضی مضمون آن را انتقال دادند، این است: "اگر در این خصوص قصور کنند ... آن طفل بیچاره را آواره صحرای جهالت کنند و بدبخت و گرفتار و معذب نمایند؛ مادام الحیات طفل مظلوم اسیر جهل و غرور و نادان و بی شعور ماند ... در نزد خلق خوار و ذلیل و در نزد حق سقیم و علیل و در محافل خجل و شرمسار و در میدان امتحان مغلوب و مذموم صغار و کبار. این چه بدبختی است و این چه ذلت ابدی است." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۲۷)

درست تربیت کنیم آنها شعور و درایت خود را از دست می‌دهند. مایلیم بر این نکته تأکید کنم. در سایر موارد به راحتی می‌توان تعریف و نتایج و بقیه قضایا را یافت.

می‌دانید، الآن که در این اطاق نشسته‌ایم چون نور وجود دارد اگر پرسیم که بلندگو کجاست، همه می‌توانند جای آن را نشان دهند. همه چشم‌ها جای دقیق آن را می‌بینند؛ گله‌ها کجا هستند، همه دقیقاً می‌بینند که گله‌ها، لیوان و صندلی کجا هستند. اگر اینجا تاریک باشد، نور وجود نداشته باشد، همه گیج خواهند شد، اشتباه خواهند کرد. بعضی خواهند گفت بلندگو آنجاست، بعضی خواهند گفت صندلی‌ها در اطاق دیگر است و قس علی ذلک. حال، فرض کنید این هیکل و پیکر کودک است. اگر در پیکر طفل نور ایمان روشن و فروزان شود، در این صورت کل اجزاء وجود طفل به طور مناسب رشد خواهند کرد؛ از جمله این اجزاء هوش اوست. هوش به نور ایمان روشن می‌شود، بهتر می‌شود، قوه درآکاهش شدیدتر می‌شود. اما وقتی که نور ایمان وجود نداشته باشد، هوش نمی‌تواند درست کار کند. به این علت است که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند آنها درایت خود را، هوش خود را از دست می‌دهند. در این حال نوری وجود ندارد، نور هدایت‌بخش برای هوش وجود ندارد. حال، از طرف دیگر، حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء مؤکداً و مکرراً در بیانات و آثار مبارکه به لزوم رعایت احترام پدر و مادر اشاره کرده‌اند. حضرت بهاء‌الله در یکی از بیانات خود می‌فرمایند - این بیان را یادداشت کنید، خیلی مهم است، نه برای خود ما، بلکه برای فرزندان ما - "اگر شما را مخیر کنند که بین خدمت به امر مبارک و خدمت به والدین یکی را انتخاب کنید، به خدمت والدین بپردازید و از طریق خدمت به آنها راهی به سوی من بیابید."<sup>20</sup> ایشان می‌فرمایند، "مبادا مبادا کاری کنید که قلب والدین شما محزون شود."<sup>21</sup> می‌خواهم نمونه‌ای برای شما بیان کنم. من اعظم از این نتوانستم در آثار مثالی بیابم.

و بخصوص در این سال، ذکر نام پسر جوانی که لوح حضرت بهاء‌الله را برای سلطان ایران برد، یعنی جناب بدیع، حائز اهمیت است. او ابتدا نام دیگری داشت. به شما خواهم گفت چرا نامش تغییر کرد. او ابتدا مؤمن نبود. پدرش خیلی سعی کرد شاید او ایمان بیاورد. اما نتوانست. بعد، ناگهان تحوّل در او ایجاد شد و لحظه‌ای که به امر مبارک اقبال کرد، پای پیاده به طرف عکا به راه افتاد تا به زیارت حضرت بهاء‌الله نائل شود. آن موقع فقط هفده سالش بود.

<sup>20</sup> "قل یا قوم عزیزوا ابویکم و قرّواهما و بذلک ینزل الخیر علیکم من سبحاب رحمة ربکم العلیّ العظیم ... و إن یخیرکم احدٌ فی خدمتی و خدمة آبائکم و امهاتکم أن اختاروا خدمتهم ثمّ اتّخذوا بها الیّ سبیل." (امر و خلق، ج ۳، ص ۵۶)

<sup>21</sup> توضیح مترجم: بیان مورد نظر در صفحه ۵۷ امر و خلق ج ۳ مندرج است، "ایناکم أن ترتكبوا ما یحزن به آبائکم و امهاتکم. أن اسلكوا سبیل الحقّ و انه لسبیل مستقیم."

لوح مبارک خطاب به سلطان ایران در ادرنه نازل شد، اما فرستاده نشد. بسیاری از احباء داوطلب شدند که آن را به مخاطب برسانند، اما حضرت بهاءالله موافقت نفرمودند. وقتی که آنها در عگا، در سجن عگا، بودند، باز هم بسیاری از قدمای احباء عرض کردند که حاضرند آن لوح را ببرند. بعد، حضرت بهاءالله فرمودند رسول آن لوح در راه است، او دارد می آید؛ و آن پسر در راه عگا بود. به دیوارهای عگا رسید، دیوارهایی که به آن سوی آنها نمی توانست برود. حضرت بهاءالله شخصی را فرستادند که او را داخل عگا برد. او فقط یک مرتبه به حضور حضرت بهاءالله رسید، نه بیشتر و یک کلام از ایشان شنید. ایشان فرمودند، "به او یک کلام گفتیم و کل وجودش متحوّل شد. در آن موقع می توانست بر کل عالم غلبه کند؛"<sup>22</sup> و او را بدیع نامیدند. خلق جدید ایشان؛ بدیع به معنی خلق جدید است؛ و او را با این قوت نزد سلطان ایران فرستادند.

بدیع از دروازه عگا خارج شد و امین صندوق حضرت بهاءالله در پی او رفت. بسته ای به او داد و گفت، "حضرت بهاءالله این را برای تو فرستاده اند." این لوح ناصرالدین شاه بود. او گفت، "این برای توست،" و نمی دانست که درون بسته چیست. امین صندوق نمی دانست. فقط گفت، "حضرت بهاءالله این را برای تو فرستاده اند." بدیع بسته را گرفت، روی زمین گذاشت، به آن سجده کرد. پس آن را برداشت، داخل ردایش گذاشت و کمر بندش را محکم کرد. بعد، امین صندوق گفت، "صبر کن بروم و قدری پول برایت بیاورم." وقتی امین بازگشت، او را نیافت؛ رفته بود؛ بدون پول؛ دیگر نمی توانست صبر کند. فقط مسافت کوتاهی را کسی با او رفت، والا تمام راه را به تنهایی پیمود. کسی که او را همراهی کرده بود<sup>23</sup> او را می دید که گاهی بسته ای را از جیبش بیرون می آورد، روی زمین می گذاشت، رو به عگا می ایستاد و می گفت، "ای بهاءالله، آنچه را که به فضل دادی به عدل بازپس بگیر." زیرا حضرت بهاءالله به او فرموده بودند، هر زمان که از بردن لوح پشیمان شد، فقط آن را روی زمین بگذارد و برود، کس دیگری آن را نخواهد برد. بنابراین بارها آن را بیرون آورد و گفت، "ای بهاءالله، آن را از من بگیر، می خواهم آن را به مقصد برسانم."

و به راه خود ادامه داد. مدت چهار ماه پیاده می رفت؛ رفت و رفت تا به طهران رسید. شامگاه پنجشنبه بود و شب جمعه. شاه ایران به مرقد یکی از مقدّسین می رفت و وقتی به دروازه شهر می رسید، بسیاری از فقرا جمع می شدند و شاه دست در کیسه ای از پول می کرد و سکه ها را بیرون می آورد و برای

<sup>22</sup> توضیح مترجم: شاید اشاره جناب فیضی به این بیان مبارک باشد، "و اذکر البدیع اذ خلقناه بدعاً و ارسلناه الی رئیس الظالمین لعمری نفخنا فیه روحاً من امرنا و اظهرناه بالقدره و الاقتدار و ارسلناه کجبل النار بحیث ما منعه الجنود و لا سطوة الذین کفروا برّب العالمین؛ لو امرناه انه بنفسه لیقابل من فی السموات و الارضین." (اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۳۵)

<sup>23</sup> توضیح مترجم: مقصود مرحوم حاجی علی، برادر حاجی احمد پورت سعیدی است. به صفحه ۳۸۳ بهاءالله، شمس حقیقت مراجعه شود.



حفظ خویش به روی آنها می‌پاشید. وقتی که پول را بیرون آورد، متوجه شد کسی ایستاده به او نگاه می‌کند. او هرگز خم نشد تا پول جمع کند. دو یا سه بار شاه پول ریخت، و این شخص تکان نخورد و خم نشد. به او بدگمان شد و از خود پرسید این پسر کیست که سگه‌های سلطان ایران را جمع نمی‌کند. بعد از چند روز در قرارگاه تابستانی‌اش با دوربین به اطراف نگاه می‌کرد، همان پسر جوان را دید که در دهکده روی تلی از خاک نشسته. با خود گفت، باید موضوعی مطرح باشد، پس کسی را پی او فرستاد. حالا داستان را در اینجا قطع می‌کنم و بعداً ادامه می‌دهم.

کتاب مفاوضات به یکی از صدراعظم‌های قدیم ایران<sup>۲۴</sup> داده شد که در زمان ناصرالدین‌شاه صدراعظم بود. موقع مطالعه به نام بدیع برخورد و در حاشیه کتاب عبارات زیر را نوشت. این کتاب حالا در عکاست. من آنچه را که او نوشت اینجا نقل می‌کنم. او می‌گفت، «با سایر وزرا ایستاده بودم که بغتاً با گروهی وارد شد. شاه در چند متری ایستاده بود. مانند شیر وارد شد و گفت، «ای سلطان، پیامی از سلطان سلاطین برای تو آورده‌ام»؛ مکتوب را به شاه تسلیم کرد. بیرون سعی کرده بودند مکتوب را از او بگیرند؛ امتناع کرده بود که «خودم باید آن را تسلیم کنم»؛ و خودش این کار را کرد. آنها به او فشار آوردند که بگوید عریضه است، او گفت، «خیر، لوح است؛ عریضه نیست. لوحی از حضرت بهاء‌الله است.» پسر جوان به دنبال او رفت و آن را به شاه تسلیم کرد. شاه به فرآش‌ها گفت، «تحقیق کنید ببینید آیا کسی از بایان را در شهر می‌شناسد.» آنها بازجویی از او را شروع کردند تا نتیجه را بیابند. گفت، «با احدی ملاقات نکرده‌ام. این اولین باری است که کسی را اینجا ملاقات می‌کنم. احدی با من ملاقات نکرده است.» آنها ساعتها او را داغ کردند، میله گداخته بر بدنش نهادند، ساعتها شکنجه‌اش کردند، و بالاخره به قتلش رساندند.»<sup>۲۵</sup> حالا این داستان را به خاطر داشته باشید.

<sup>24</sup> توضیح مترجم: مقصود محمدولی خان سپهدار اعظم است. برای مطالعه یادداشت مزبور به صفحه ۳۸۷ بهاء‌الله شمس حقیقت مراجعه کنید.

<sup>25</sup> توضیح مترجم: شرحی که جناب ابوالفضائل نوشته و جناب اشراق خاوری ترجمه و در صفحه ۶۲۹ جلد ثانی رحیق مختوم درج کرده‌اند، چنین است: «... مأموران به حکم شاه او را مأخوذ داشته و سه روز متوالی با آهن گداخته بدن او را داغ نمودند تا آن که جمیع گوشت بدنش از استخوان منفصل و هر عضوی از جای خود مقطوع گشت. با این همه رنج و آسیب، آن جوهر ایمان و عصارت و وفا و ایقان نه آهی برآورد و نه آثار اضطرابی در وی مشهود گردید. در بلایا صابر بود و در رزایا و زحمات شکیباً تا مرغ روحش از قفس تن پرید و به گلشن الهی و رضوان ملکوت ربّانی مقرّ گزید.» (حضرت عبدالبهاء در خطابه ۷ نوامبر ۱۹۱۱ که در صفحه ۱۲۲ خطابات جلد ۱ مندرج است، این موضوع را شرح داده‌اند.)

خبرها به حضرت بهاءالله رسید و ایشان لوحی خطاب به پدر جناب بدیع نازل فرمودند که در آن می‌فرمایند، "فرزندت به بحری واصل شد که ادعیه مقررین ابدأً به ساحت پسرت نخواهد رسید. اما، علیرغم جمیع این امور، اگر او مرتکب امری شده که قلب تو را محزون ساخته، او را عفو کن."<sup>۲۶</sup>

بیاید اندکی فکر کنیم تا که شاید پی ببریم به این نکته که جوانی با این مقام، حضرت بهاءالله از او چنین سابقه‌ای به جای می‌گذارند که از پدرش می‌خواهند که اگر مرتکب قصوری شده که قلب او را محزون ساخته، او را ببخشد. این مقام درد و رنج است. حال، چنین مقامی را که به او اعطاء شده با آنچه که فرزندان ما در مدارس، کالج‌ها، دانشگاه‌ها فرا می‌گیرند مقایسه کنید؛ جایی که جمیع از آنها غفلت می‌کنند و آنها نیز قصد اطاعت ندارند. آنها اگر بخواهند از والدین خود اطاعت کنند، احساس شرم می‌کنند. این دون شأن آنها است؛ با حیثیت آنها سازگاری ندارد. هر آنچه که ما در امر الهی داریم، بازسازی عالم انسانی است؛ مقدس‌ترین جنبه حیات انسان به علت فسادی که امروزه در عالم وجود دارد، نابود شده است. چند نفرند کسانی که هیچ اهمیتی برای کسی ندارند. حضرت بهاءالله مایلند استحکام خانواده را مجدداً برقرار کنند. این مؤسسه مقدس را دوباره تشکیل دهند؛ آن را هیأت و شخصیت اصلی حیات بشر سازند تا فرزندان در حیات عائله در ظل والدین باشند و این رابطه زیبا بین پدر و مادر و فرزند برقرار باشد. من واقعاً بیش از این نمی‌توانم مطلبی در این باره بگویم. رابطه بین والدین و فرزندان باید دوباره در زندگی برقرار شود.

حال به مقام مربیان می‌رسیم. قبل از هر امری، شما می‌دانید که مربیان در حیات بهائی دارای چنان مقامی هستند که جزو اعضاء خانواده محسوب می‌شوند. مربیان در زمره اعضاء خانواده محسوب می‌شوند؛ چرا؟ دلیلش این است که یکی از وراثت هر شخصی، مربی است. فرزندان، پدر، مادر، برادر، خواهر، مربی. مربیان سهمی از میراث ما دارند.<sup>۲۷</sup> حال، البته، این احتمال وجود دارد که معلمی بعد از شاگردانش زنده نباشد، اما بخشی از میراثش به مؤسسه‌ای تعلق می‌گیرد که او در آنجا تحصیل کرده است. چه اتفاقی می‌افتد؟ تشکیلات آموزشی از لحاظ مالی قوی‌تر و نیرومندتر می‌شوند. و اگر آنها از لحاظ مالی قوی‌تر شوند، چه اتفاقی می‌افتد؟ نتیجه چنین خواهد بود که یک کلاس پنجاه نفره با معلم بیچاره خسته و به حال

<sup>26</sup> توضیح مترجم: اشاره به بیان حضرت بهاءالله در لوح نازله خطاب به جناب ابابدیع مندرج در صفحات ۴۱۵-۴۱۲ ثالی درخشان اثر جناب محمدعلی فیضی است که می‌فرمایند، "...أ تحسبه كأحد من العباد لا ومالک الايجاد ... هل یصل الیه الأسماء لا و مالکها قد ارتقی الی مقام انقطع عن الأذکار ... کوفات عنه فی خدمتک شیء فاعف عنه ثم ارض کذلک بأمرک سلطان الأمر أنه هو العزیز العلام..."

<sup>27</sup> مترجم: این بیان حضرت عبدالهء گویای علت این حکم است، "باید شما هر دمی شکرانه نمائید که تربیت اولاد روحانی می‌نماید. پدر روحانی اعظم از پدر جسمانی است زیرا پدر جسمانی سبب حیات جسمانی است اما پدر روحانی سبب زندگانی جاودانی. این است که از وراثت به موجب شریعت الله معدودند." (آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، ص ۵۰)

خود رها شده‌ای نخواهیم داشت. چون هر کودکی نیاز به مراقبت و صیانت فردی دارد. سه، چهار یا پنج کودک به یک معلم واگذار می‌شوند، نه یک گروه هفتاد یا صد نفری. بچه‌ها گله گوسفند و بز نیستند که به یک چوب رانده شوند. هر یک از آنها نیازی دارد، بخصوص برای خودش. تنها امروز، فرض کنید که این مقدار بودجه کشور باشد؛ تا اینجا صرف جنگ می‌شود؛ این مقدار صرف سایر موارد، از جمله آموزش و پرورش می‌گردد. بنابراین آنها مجبورند دویست محصل را در اختیار دو یا سه معلم بگذارند. بچه‌ها مدرسه‌شان را دوست ندارند؛ معلم‌ها به کارشان علاقه ندارند؛ و این آشفته‌بازاری است که بچه‌های ما در آن زندگی می‌کنند. بنابراین ما نمی‌توانیم آموزش و پرورش کمال مطلوبی برای فرزندانمان داشته باشیم. چنین تعلیم و تربیتی تنها زمانی تحقق می‌یابد که امر بهائی تمکّن تامّ پیدا کرده باشد؛ زمانی که دقیقاً از تعلیم بهائی تبعیت شود. در این صورت ما دارای تعلیم و تربیت واقعی بهائی خواهیم بود؛ یعنی وقتی که با هر کودکی به تنهایی و با توجه به خصوصیات خودش معامله شود.

حضرت عبدالبهاء به یکی از مربیان می‌فرماید که خدمت به اطفال افتخار من، بلکه کار من و مایه مباهات من است؛ و می‌فرماید حال، شما از آن برخوردارید و من محروم. بنابراین، هر نفسی که به تعلیم و تربیت اطفال پردازد، بالتّیابه از حضرت عبدالبهاء این کار را انجام می‌دهد. او بخشی از مسئولیت حضرت مولی‌الوری را ایفا می‌کند. بعد، ایشان می‌فرمایند، "اعظم عبادت نزد یزدان تعلیم و تربیت اطفال است."<sup>28</sup> اگر ما بیست و چهار ساعت صرف نماز و روزه کنیم، به اندازه یک دقیقه که صرف تعلیم و تربیت اطفال شود ارزش ندارد. بنابراین کسانی که وقت خود را صرف تشکیل کلاس برای تعلیم و تربیت اطفال می‌کنند، تا روح بهائی را به فرزندان ما منتقل نمایند، می‌توانند اطمینان داشته باشند که بزرگترین عبادت را عندالله انجام می‌دهند. حالا کمترین پاداش را دارد، اما اعظم خدمت است؛ و اجر آن نیز بسیار عظیم.

به خاطر دارم زمانی که با ششصد کودک زیبا، بی‌خانمان و بی‌مدرسه در آن روستای ایران تجارب بسیاری داشتم؛ نمی‌دانستیم چه کنیم. بعد، در بیست خانه مختلف کلاس تشکیل دادیم. گاهی اوقات قطعه نانی برای من می‌آوردند و می‌گفتند، "این برای شماست." خیلی خوشمزه بود. یادم می‌آید روزی از یکی از آنها، پسرک کوچکی بود، خواستم، "مناجاتی بخوان." او بلند شد و گفت، "دندانم لق شده، نمی‌توانم بخوانم." گفتم، "بسیار خوب، بنشین." یکی دیگر از بچه‌ها گفت، "اگر مرا بکشید امروز مناجات نمی‌خوانم." گفتم، "بسیار خوب، از تو نمی‌خواهم بخوانی." بعد، یکی از بچه‌ها مناجاتی تلاوت کرد. به او گفتم، "اما خوب نخواندی." بعد، به نفر اول اشاره کردم و گفتم، "اما او می‌خواند و تو یاد

<sup>28</sup> توضیح مترجم: دو بیان مبارک با این مضمون ملاحظه گردید، "در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکان است به آداب کمال انسانیت و ثوابی اعظم از این تصور نتوان نمود." "تعلیم اطفال و تربیت نونهالان جنت ابهی از اعظم خدمات درگاه کبریا است." (گزارش تعلیم بهائی، ص ۱۰۶)

خواهی گرفت." نفر اول احساس غرور کرد، شروع به خواندن. وسط مناجات گفت، "اَما من گفتم نمی خوانم." حالا، بعد از سالهای زیاد، بعد از ۳۰ یا ۳۵ سال، به آلمان رفتم. کنفرانس عظیمی در شهر اشتوتگارت بود. وقتی که کنفرانس ساعت ۱۱ صبح تمام شد، گروهی از جوانان نشسته و عده‌ای ایستاده بودند. فکر کردم مبتدی هستند. نزد آنها رفتم و به انگلیسی گفتم، "می توانم کاری برای شما انجام دهم؟" سوالی دارید؟" یکی از آنها لبخندی زد و به فارسی گفت، "مرا نمی شناسید؟" نتوانستم آنها را به جا بیاورم. تصور کنید این کودک را بعد از سی سال ببینید. آنها اهل همان روستا بودند. سی نفر از آنها به آلمان آمده بودند که تحصیل کنند و محفل ملی آلمان خیلی از آنها راضی بود، چون گفته بودند که هر تابستان نزد آنها خواهند رفت تا به خدمت پردازند و سه ماه تعطیلات را در اختیار محفل ملی باشند و هر خدمتی را که به آنها رجوع شود انجام دهند. این جوانها اهل همان روستا بودند. حالا، در وین همان کسی را که نمی خواست مناجات بخواند ملاقات کردم. او حالا فرد دانشمندی است، زیست شناس است. سازمان ملل از او دعوت کرده که برای ادامه تحقیقاتش به کانادا برود. وقتی که مرا در بغل گرفت، در گوشش گفتم، "دندان چطور است؟" چه چیزی را می توانید بهتر از این پیدا کنید؟ چیزی بهتر از این ارتباط بین خودتان و شاگردانتان؟ وقتی که بزرگ می شوند و بخصوص وقتی که ثمربخش و مفید فایده می شوند و به خدمت عالم انسانی پردازند؛ هیچ چیز بالاتر از این نیست.<sup>۲۹</sup>

---

<sup>29</sup> توضیح مترجم: جناب فیضی به یاد آن دوران پرخلوت نجف آباد یادداشتی خطاب به احبای آن مرز و بوم و اطفالشان مرقوم فرمودند که در صفحات ۱۸۱-۱۷۸ کتاب "به یاد دوست" (۱۵۵ بدیع، ویلمت، ایلیتوی) درج است. قسمتی از آن که مشحون از احساسات رقیقه است نقل می گردد: "علت اصلی که از آن گوشه بهشت برون آمدم این بود که دیگر تاب و توانایی تحمل آن همه محبت های صمیمانه و ملامت های عاشقانه دوستان و فدائیان جمال ابهی را نداشتیم و بیش از این قدرت خجالت و انفعال در خود نمی دیدم. ای نور دیدگان من، اطفال نازنین، ای تسلی دهندگان این قلب حزین، ای نهال های برومند آن بوستان های پرمحبت و طراوت. شما سراسر قلب مرا احاطه و تصرف نموده اید. اسامی شماها دائماً در نظر، وجوه نوارینه مستبشره یک یکتان در برابر دل حاضر و اندام های پرخلوت شماها در برابر چشم خرامان؛ چشم های مظلوم پرعطوفت شماها چگونه ممکن است آنی از برابر این چشم های پرخطا دور گردند؟ گرمی آن دل های بی آرایش، آن دستهای لطیف بی گناه شماها محال است دائماً به این روح افسرده و روان پژمرده حرارت نبخشند. هر هنگام یاد می آورم زمانی را که از کلاس خارج می شدید و آنقدر کوچک بودید که کفش خود را نزد من آورده می گفتید، "فیضی، این مال پای راستم هست یا چپم؟" و یا هنگامی که دستهای حنابسته خود را از دور به من نشان می دادید و می فهمانید که حمام رفته نظافت نموده اید، و یا موقعی که در کوچه و خیابان با دستهای کوچک و لطیف خود یک شاهی و صنار در جیب من می انداختید و می گفتید، "برای کتابخانه"، "برای حمام"، "برای فقرا"، "برای خودت" و یا زمانی که می آمدید و برای تازه مولود خود از من اسم امری می خواستید، اشک حسرت و ندامت در دیدگان پر از یأس من جمع شده با خود می گویم چرا قابلیت آن نداشتم که بیشتر به خدمت این عزیزان کوچک خود مؤید و مفتخر شوم؟ چرا خدمتی واقعی و بندگی صمیمی نسبت به شماها انجام نداده از نزدتان دور و به بلاد دیگر رهسپار گشتم؟ کاش سخنی و رنج این پشیمانی را می دانستم تا ساعات و دقایقی را که در قریه شما زیست نمودم به خدماتی که شایسته این قرن اعظم و آن گروه جاننثاران امر اکرم است مزین و جاودانی می ساختم. در این موقع شب از ارواح لطیفه و قلوب مزینه مقدسه تان با آنهمه لطف و عنایتی که درباره این بینوا دارید، خاضعانه تمنأ دارم برایم دعا کنید تا آنچه به غفلت از دستم رفت خداوند به لطف و عنایت خود به من مبدول و مرحمت دارد."

بسیار خوب، البتّه شما می‌دانید که تعلیم و تربیت زنان همیشه بر مردان ترجیح دارد. حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند که اگر خانواده‌ای دارای دو فرزند باشد، یک پسر و یک دختر، دختر باید تحت تعلیم قرار گیرد، چون او مادر می‌شود، و اگر مادر مؤمن و باوفا باشد، فرزندش هم مؤمن و باوفا خواهد بود. اما اگر فقط پدر مؤمن باشد، نتیجه مزبور به فرموده حضرت عبدالبهاء خیلی نادر است.<sup>۳۰</sup>

## سخنرانی دوم

(استرالیا سال ۱۹۶۹ - ترجمه خانم ترانه رأفتی)

موضوع بحث امروز درباره تعلیم و تربیت در دیانت بهائی می‌باشد. مطالبی که اکنون قصد تشریح آن را دارم فهم و تفسیر این عبد از آیات مبارکه نبوده، بلکه تمامی این توضیحات از الواح مبارکه اتخاذ گشته و بنده آنها را نقل کرده و برای شما بازگو خواهم نمود. قبل از هر چیز رئوس مطالب بیان می‌شود. در ابتدا باید این سؤال را مطرح نمود که مقام انسان چیست؟ سپس باید فرق بین تعلیم و تربیت را مشخص ساخته و بعد به شرح سه نوع تربیت پرداخته و درباره زمان و سن شروع تربیت گفتگو شود. موضوع استفاده از دعا و مناجات، مقام معلمین، مسئولیت والدین و بالاخره نقش اماءالرحمن در تربیت اطفال نیز مورد بحث قرار خواهد گرفت. بنده رئوس مطالب را در کنفرانس‌ها از یکی از اساتید فلسفه آموختم. زمانی که وی وارد سالن بزرگ تدریس می‌شد تا درباره یکی از مباحث فلسفه خطابه‌ای ایراد نماید فهرست مطالب را روی تخته سیاه می‌نوشت. حال از این روش استفاده می‌کنیم.

## مقام انسان

در اسلام شأن انسان در شعری از حضرت علی به شیواترین وجه بیان گشته؛ می‌فرمایند:

"اتحسبُ انک جرمٌ صغیر" و فیک انطوی العالم الاکبر"

جمال اقدس ابهی نیز این شعر را در هفت وادی تکرار فرموده‌اند.<sup>۳۱</sup> این نکته بسیار جالبی است که در دیانت اسلام هر فرد انسانی به عنوان ذره و جرمی که همه دنیا را در خود مستتر دارد معرفی شده است.

<sup>30</sup> توضیح مترجم: اشاره به این بیان حضرت عبدالبهاء است که می‌فرمایند، "ملاحظه نمایید اگر امهات مؤمنانند، اطفال نیز مؤمن شوند، ولو پدر منکر باشد و اگر امهات منکرات باشند، اطفال محروم از ایمانند ولو پدر در نهایت ایقان و اطمینان الا ما قدر و الحکم علی الأغلب." (آثار بهائی در مورد تعلیم و تربیت، ص ۷)

<sup>31</sup> آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۲۷

براستی در هر طفل خردسالی همه دنیا جمع گشته است. جمال قدم این مطلب را چنین تشریح فرموده‌اند، "انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما؛ به تربیت جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد." ۳۲ در این بیان مختصر جمال قدم مقام و تفاوت درجات تربیت را ملاحظه می‌نمایید. اولاً باید دانست که در وجود فرزندجدیدالولاده‌ای که به وسیله ما به عالم هستی آمده مقداری احجار کریمه و جواهر ارزشمند نهاده شده است. ثانیاً از راه تربیت است که این جواهر شناسایی می‌شوند. شما باید تمامی هم خود را به کار برید تا استعدادات، ظرفیت‌ها و محاسن کودکان را دریابید. زمانی که این صفات از راه تربیت شناخته شدند، وقت صیقل دادن و نمایان کردن آنها خواهد بود، یعنی باید مجال دهید که کیفیت خود را ظاهر نمایند. آخرین مطلب نماینده جهانی بودن دیانت بهائی است، زیرا می‌فرمایند که از این استعدادات باید همه افراد انسانی منتفع شوند، همانطوری که روز گذشته در بحث کلمات مکنونه اشاره رفت، حضرت بهاءالله روح ما سوا فداه می‌فرمایند، "الانسانُ سرّی و أنا سرّه." ۳۳ هر کودک باید تبدیل به آئینه صاف، کامل و شفاف شود که پروردگار انعکاس خود را در او مشاهده نموده و آئینه انعکاس خود را در خود ببیند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که به طور مسلم انسان مظهر همه صفات الهی خواهد گشت و همان انسان در صورتی که تحت تربیت درست و صحیح قرار گیرد، مظهر آیه مبارکه "لنعملنّ انساناً علی صورتنا و مثالنا" ۳۴ خواهد شد.

حال، حضرت مولی‌الوری می‌فرمایند که تربیت مؤثرترین طریق شکوفایی همه حقایق مودوعه در طبیعت بشر است، "زمین محتاج تربیت دهقان است؛ اشجار را ملاحظه کنید، اگر بی‌مربی بمانند بی‌ثمر می‌شوند." ۳۵

مقام کودک با تربیت صحیح و به وسیله یک معلم دلسوز متعالی شده و وی را از عالم خاک به در آورده و در عالم بهشت بر عرش می‌نشانند. تمناً دارم در مطلبی که حال قصد ورود به آنرا داشته و حائز اهمّیت بسیاری بوده و برای اولین بار در تاریخ ادیان نازل گشته تفکر و مداقه نمایید. در زمان اجرای این بیان است که پی می‌برید تا چه حد این بیان مبارک صحت دارد. می‌فرمایند، "انسان در نهایت رتبه جسمانیات است و بدایت روحانیات؛ یعنی نهایت نقص است و بدایت کمال." ۳۶ بشر با احراز مقام انسانیت از مسیر راهی

32 لوح مقصود، ص ۳

33 کتاب ایقان نازله از قلم حضرت بهاءالله (لجنة ملی نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی، آلمان، ناشر مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، هوفهایم،

آلمان، چاپ اول (نشر جدید)، ۱۵۵ بدیع، ص ۶۵

34 مفاوضات عبدالبهاء (فرح‌الله ذکی الکردی، قاهره: الطبعة الثانیة - ۱۳۲۹ م.ه/ ۱۹۲۰ م)، ص ۱۳۸

35 مأخذ بالا، ص ۵

36 مأخذ بالا، ص ۱۶۵

که ابدی است گذشته و از آن به بعد وارد سیر روحانی می‌گردد و منظور مبارک از تربیت مساعدت به نورییدگان در این مرحله است. حضرت عبدالبهاء این مفهوم را در قالب کلمات دیگری نیز بیان فرموده‌اند که انسان در پایین‌ترین حدّ ضعف و بالاترین حدّ قدرت است، یعنی ضعف جسمانی و قدرت روحانی.

### انواع مختلفه تربیت

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که اطفال باید از سه نوع تربیت برخوردار شوند. تربیت جسمانی، تربیت انسانی و تربیت روحانی. این مطلب در کتاب مستطاب مفاوضات درج گشته است که در این مقال وارد جزئیات آن نخواهیم شد.<sup>۳۷</sup>

### تفاوت بین تعلیم و تربیت

وضعیت اسف‌انگیز در این است که بشریت تعلیم را به منزلهٔ تربیت پنداشته است. امروزه مردم برای تعلیم به مدرسه، کالج و دانشگاه می‌روند. تعلیم به معنی انتقال علوم از فردی به فرد دیگر می‌باشد. شما می‌بینید که بسیاری از حیوانات نیز قابل تعلیمند و کاری را که به آنان می‌آموزید فرا می‌گیرند. زمانی که به سیرک می‌روید، کارهای جالب و حیرت‌انگیز حیوانات را مشاهده می‌نمایید. من سیرکی از کشور روسیه دیدم که حقیقتاً باعث اعجابم شد و بر این اعتقاد راسخ‌تر گشتم که بعضی از حیوانات قابل تعلیمند. در بین نمایش‌های مختلفی که اجرا می‌شد کلاس حسابی بود و شاگردان آن کلاس را سگ‌ها تشکیل می‌دادند و بر طبق نمره‌ای که به آنها داده می‌شد، روی نیمکت‌ها می‌نشستند. تماشاچی از حالات آنها پی می‌برد که کدام‌یک از آنها درس خود را بهتر از دیگری می‌داند. حتی یکی از آنها خود را پشت صندلی قایم کرد. زمانی که معلّم سؤالی می‌کرد کسی به آنها درس را می‌رسانید، کاملاً مانند کاری که اطفال می‌کنند. سگ‌ها اول دست خود را بلند کرده و بعد پاسخ می‌دادند. معلّم یکی از آنها را به کنار تخته سیاه فرا خواند و از او پرسید که فرضاً دو یست و پنجاه و دو ضربدر هفتاد و پنج چقدر می‌شود؟ سگ نمرات چوبی را برداشته و آن را به روی تخته سیاه گذاشت. علامت ضربدر و بعد هم جواب را در زیر سؤال با نمرات چوبی نوشته بودند. بعد معلّم گفت تخته را پاک کنید و سگ دیگری تخته را پاک کرد. هر کدام که درس خود را نمی‌دانستند باید در گوشه کلاس ایستاده و روی دو پا نشسته و کلاه سیاهی به سر گذاشته و

---

<sup>37</sup> مأخذ بالا، ص ۶

حالت خجالت و شرم می گرفتند. همینطور هم شما می‌توانید میمون‌ها را در حال دوچرخه‌سواری و یا فیل‌ها را در حالت رقص و از این قبیل مشاهده نمایید.

همه حیوانات از کوچک تا بزرگ قابل‌تعلیم می‌باشند. ولکن تربیت مطلب دیگری است. تربیت به معنای تعلیم نیست. تعلیم جزئی از تربیت بوده و در صورتی که با تربیت توأم نباشد، خطرناک می‌شود. بنا به بیان جمال قدم تربیت عبارت از یافتن جواهری است که در هر کودکی به ودیعه نهاده شده و همچنین سعی در یافتن وسایلی است که آن جواهر صیقلی و درخشان شده و همه بشریت از صفات و خواص آن بهره‌مند گردند.

متأسفانه امروزه در کالج‌ها و دانشگاه‌ها قسم دوم، یعنی تربیت، موجود نیست و ما افکار و مغز کودکان را فقط با معلومات تاریخی، فرمول‌ها و دیگر مطالب پر می‌کنیم و آنها پس از کسب اندکی معلومات مغرور می‌شوند و اولین مطلبی که به سبب چنین دانش محدودی بیان می‌کنند، انکار خالق دنیا است. شما عزیزان بعد از مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء دربارهٔ تعلیم و تربیت درمی‌یابید که هیکل اطهر هیچگاه نفرموده‌اند که در ابتدا از تعلیم اطفال آغاز کنید؛ بلکه همواره تأکید فرموده‌اند که از تربیت آغاز نمایید و این حقیقتی است که در همه آثار مربوط به این موضوع وجود دارد. می‌فرمایند که مدارس باید با آموزش کودک به ادب، اخلاق و مهربانی شروع کنند، "مدارس علوم باید دبستان تعلیم و ادب باشد و در آداب و اخلاق بیش از علوم و فنون اهتمام نمایند. زیرا ادب و نورانیت اخلاق مرجح است. اگر اخلاق تربیت نشود، علوم سبب مضرت گردد. علم و دانش ممدوح اگر مقارن حُسن آداب و اخلاق گردد و الا سَم قاتل و آفتِ هائل." <sup>۳۸</sup> لطفاً این مطالب را مطالعه نموده و راجع به آنها تفکر نمایید.

سپس در دنبالهٔ بیان مبارک می‌فرمایند، "طیب بدخو و خائن سبب هلاکت گردد و علّت انواع مرض." <sup>۳۹</sup> بنابراین، قبل از هر چیز طیب، معلّم، دندان‌ساز و یا هر شخص دیگری باید به صفات حسنه و ممتاز ادب، اخلاق و مهربانی مزین بوده و تعلق روحانی به پروردگار خود داشته باشد. در این صورت آنچه کند باعث حیات است و غیر آن به فرمودهٔ مبارک خطرناک است؛ نه تنها خطرناک است، بلکه باعث اشاعهٔ بیماری می‌شود و سپس در ادامه می‌فرمایند، "این قضیه را بسیار ملاحظه داشته باشید که اساس دبستان، اول تعلیم آداب و اخلاق و تحسین اطوار و کردار باشد." در لوح دیگری است که، "تربیت و آداب اعظم از تحصیل علم است. طفل طیب ظاهر و خوش‌طینت و خوش‌اخلاق، ولو جاهل باشد، بهتر از طفل بی‌ادب کثیف بد‌اخلاق،

<sup>38</sup> مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی (تنظیم شده از طرف دائرة مطالعه نصوص والواح بیت‌العدل اعظم الهی، آگوست ۱۹۷۶)، تدوین مجموعه

فارسی و ترجمه آثار انگلیسی به اهتمام نصرالله مودت، ص ۵۷

<sup>39</sup> همان، ص ۵۷



ولو در جمیع فنون ماهر گردد. زیرا طفل خوش رفتار نافع است، ولو جاهل؛ و طفل بد اخلاق فاسد و مضر است، ولو عالم.<sup>۴۰</sup>

اگر طفلی در همه دانش‌ها سرآمد شده و در علم، کارهای هنری و صنایع دستی مهارت تام یابد، ولیکن از اخلاق حسنه محروم باشد، مصدر خطر است. سپس می‌فرمایند، "اطفال مانند شاخه تر و تازه‌اند؛ هر نوع تربیت نمایی نشو و نما کنند."<sup>۴۱</sup>

بنابراین، به اطفال از صغر سن روش زندگی صحیح را بیاموزید تا آنها اهداف عالی در زندگی خود دنبال نمایند. بگذارید که در زندگی‌شان مرارت و سختی بکشند.<sup>۴۲</sup> امور را بر ایشان سهل نگیرید تا کوشش و جهد نموده گرسنگی و تشنگی و خستگی تحمل کنند. اگر هدایای متعدده به آنها داده و اتاق‌ها را مملو از اسباب‌بازی و دیگر وسائل نمایید، آنها هرگز قدر نخواهند دانست. مواظب باشید که مقدار کمی در اختیار داشته باشند و قدرش را بدانند. اگر اطفال بدین طریق تربیت شوند، در سن بلوغ و رسیدگی مانند شمع‌های روشن همه جوامع را نورانی می‌سازند. نگذارید در شهوات و هوی و هوس حیوانی غوطه‌ور شوند، زیرا این ننگ انتهایی ندارد. توجه فرمایید که همواره درباره مقام والای انسان و مواهب حق تفکر کنند. در لوح دیگری از حضرت عبدالبهاء این بیان مبارک را زیارت می‌نمایم، "مکاتب متعدده در ایران به جهت تعلیم دختران گشوده گشت. ولی تربیت مفقود، با آن که تربیت اعظم از تعلیم است، زیرا اعظم فضیلت عالم انسانی است."<sup>۴۳</sup> اگر شخصیت فرد انسانی به درستی تربیت نشود، علم مصدر خطر و، در جای دیگر می‌فرمایند، سم کشنده‌ای می‌شود.<sup>۴۴</sup> البته اخلاق همگام با دانش باعث پیروزی، شادمانی و موفقیت خواهد بود.

### تربیت دینی

حال ما به مشکل عمده تربیت دینی می‌رسیم زیرا بنده با اشکال و سوء تفاهم در طی اسفارم به نقاط مختلفه بخصوص در غرب روبرو شده‌ام. وقتی از خانواده کثیرالاولادی پرسیدم که آیا اطفال شما به کلاس‌های درس اخلاق می‌روند یا خیر، به من پاسخ دادند، "نه، نه. ما به آنها چیزی نمی‌گوییم. آنها باید خودشان دیانت خود را تحرّی نموده و انتخاب کنند." دوستان عزیز، این بزرگترین جنایتی است که به

<sup>40</sup> همان، ص ۶۵

<sup>41</sup> همان، ص ۶۵

<sup>42</sup> مأخذ توضیحات جناب فیضی نص مبارک حضرت عبدالبهاء می‌باشد که در کتاب امر و خلق جناب فاضل مازندرانی (لجنة ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی، لانگنهان، آلمان غربی، نشر سوم، ۱۴۲ بدیع/۱۹۸۶م)، ج ۳، ص ۳۵۵ درج شده است.

<sup>43</sup> مجموعه آثار مبارک درباره تربیت بهائی، ص ۶۸

<sup>44</sup> همان، ص ۵۷

فرزندان خود می‌کنیم. چگونه است که پدر اسم دختر و یا پسر خود را به محض تولد در مدرسه خاصی ثبت نام کرده و حساب پس‌اندازی برای او باز نموده و هر روز دست او را گرفته به مدرسه می‌برد و مراقب است که آن کودک حتماً در کلاس‌ها شرکت کند؛ چرا در این خصوص نمی‌گوییم که بگذارید راه مدرسه را خودش پیدا کند، ولیکن در مورد بزرگترین لطف حق که روح و روان کودک را محافظت کرده و در جان وی نفوذ می‌نماید، او را به حال خود وامی‌گذاریم و از فرزندمان توقع داریم که خودش در سن پانزده، شانزده یا بیست سالگی امر مبارک را تحرّی نموده اقبال کند؟ اگر ما، به عنوان پدر و مادر، پیام حق را به سمع آنها نرسانیده، وحدت حق، وحدت ادیان و وحدت عالم انسانی را به آنان نیاموزیم، تصوّر می‌فرمایید که فرزندان ما آنها را در بارها، رستورانها و یا مردم کوچه و خیابان، که دشمن بشریت هستند، خواهند آموخت؟ جمال قدم می‌فرمایند، "تزوجوا یا قوم لیظهر منکم من یدکرنی بین عبادی".<sup>۴۵</sup> اگر ما فرزندان دل‌بند خود را به درستی تربیت ننماییم، هدف ازدواج به شکست خواهد انجامید. بعلاوه، ما آنها را به مدارس که فرق و ادیان مختلفی وجود دارد، می‌فرستیم. به عوض این که کودک ما به عنوان یک شخص بهائی ادیان را یکسان ببیند به گروهی که در مدرسه با آنها بار آمده متمایل می‌شود و دیگر تغییر فکر طفل و نجات او برای ما غیرممکن می‌شود.<sup>۴۶</sup>

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که، "طفل مانند شاخه سبز و تر هر طور تربیت شود نشو و نما نماید؛ اگر تربیت راست گردد راست شود و اگر کج کج شود و تا نهایت عمر بر آن منهج سلوک نماید."<sup>۴۷</sup> همچنین می‌فرمایند، "تعلیم و تهذیب بعد از بلوغ بسیار دشوار شود. تجربه شده است که نهایت سعی و کوشش را می‌نمایند تا خلقی از اخلاق نفسی را تبدیل کنند، نمی‌شود."<sup>۴۸</sup>

در بسیاری از کشورها به جای ازدیاد تعداد مؤمنین، تعداد بهائیان مثلاً به میزان ده هزار نفر ثابت می‌مانند. وقتی در مسأله عمیق می‌شوید، درمی‌یابید که این جامعه در بیست سال گذشته اطفال خود را بر منهج صحیح تربیت نکرده‌اند. آنها فقط به مقبلین جدید تزئینات داده‌اند و بنابراین تعداد احباء ثابت مانده است. بعضی از والدین به خیابانها رفته و به همه مردم ابلاغ کلام الهی را می‌نمایند، ولیکن در بیوت خود تبلیغ نمی‌کنند. این بزرگترین جنایتی است که مرتکب می‌شویم.

حال چگونه در منازل خود تبلیغ کنیم؟ حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، "دارالتعلیم باید در ابتدا اولاد را به شرایط دین تعلیم دهند تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین

<sup>45</sup> کتاب اقدس، بند ۶۳

<sup>46</sup> مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، ص ۵۷

<sup>47</sup> امر و خلق ج ۳ (چاپ آلمان)، ص ۳۲۸

<sup>48</sup> همان، ص ۳۳۱

دارد؛ **ولکن به قدری که به تعصّب و حمیّه جاهلیه منجر و منتهی نگردد.**<sup>۴۹</sup> می‌فرماید زمانی که مادر در انتظار طفل است، در آن مرحله باید آیات جمال قدم را تلاوت کند، زیرا دعا و مناجات در رشد طفل و روان او تأثیر می‌گذارد. زمانی که طفل به دنیا می‌آید و مادر به او شیر می‌دهد، در آن وقت آیات الهی را تلاوت کنید، **البتّه نه همیشه.** بیان مبارک چنین است که، **"اما در وقت خواب اطفال، امّهات باید غزلیات جمال مبارک را بخوانند."**<sup>۵۰</sup> زیرا، می‌فرمایند، این مناجات‌ها مانند باران و آفتاب بر روی گلها است<sup>۵۱</sup> و باعث ترقی و رشد صفات حسنه در روح و جان طفل خردسال شده و مانند گلی که در زیر شاخه‌ای نهان باشد، آشکار و ظاهر می‌شود.

حال، در زمان رشد طفل، رفتار ما چگونه باشد باشد؟ دانستن این نکته برای ما حائز اهمیّت است. زیرا گاه تصوّر می‌کنیم که اطفال متوجّه نشده و درک نمی‌کنند؛ لکن این صحیح نیست. زمانی که دربارهٔ مطلبی صحبت می‌کنیم، طفل تحت تأثیر قرار می‌گیرد. فرض بفرمایید ما اینجا نشسته‌ایم و دو یا سه طفل دیگر مشغول بازی هستند. ما در این باره گفتگو می‌کنیم که واقعاً محفل درست عمل نمی‌کند؛ اعضای آن درست انتخاب نشده‌اند و استحقاق عضویت در محفل را ندارند و از این قبیل مسائل. به خیال ما آن کودکان با اسباب‌بازی‌های خود مشغول بازی هستند؛ در حالی که این نونهالان مانند لیوان آب تمیزی می‌باشند و آن کلمات والدین مثل قطره‌ای جوهر به داخل لیوان آب می‌ریزد. اوّل طفل مطلبی دربارهٔ محفل می‌شنود و بعد کلمهٔ عدم لیاقت اعضاء آن را. برای آن کودک، محفل بالاترین مؤسسه است و آن را به دیدهٔ احترام می‌نگرد. وقتی این جریان تکرار شد، جوهر رفته رفته رنگ آب را تغییر می‌دهد. البتّه این تغییر آنقدر محسوس و قابل درک نیست. بعداً طفل هفت ساله می‌شود و به او می‌گوییم که فردا کلاس درس اخلاق دایر است و باید به کلاس بروی. ولی طفل سر باز می‌زند و ما هم او را تنبیه می‌کنیم. شاید هم ناراحت شده و بخواهیم کاری کنیم، غافل از این که خود ما طفل را با عمل غیبت در منزل مسموم کرده‌ایم.

جمال قدم می‌فرماید، **"غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند."**<sup>۵۲</sup> سراج قلب افرادی که در منزلی زندگی می‌نمایند، حال و هوای آن منزل با غیبت عوض شده و تاریک و غمگین می‌شود. مثالی می‌زنیم؛ زمانی که طفل در رحم مادر است در وضعیتی خاص است و در آنجا رشد نموده و

<sup>49</sup> ورق هشتم از کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۲۳

<sup>50</sup> امر و خلق ج ۳، ص ۳۳۸

<sup>51</sup> مجموعه آثار مبارکه دربارهٔ تربیت بهائی، ص ۴۳: آن اطفال بمنابه نهالند. تعلیم مناجات مانند باران که طراوت و لطافت بخشد و به منابه نسیم محبت‌الله که به اهتزاز آرد.

<sup>52</sup> کتاب ابقان، طبع آلمان، ص ۱۲۷

بالاخره در زمان معینی تولد جسمانی کودک رخ می‌دهد. حال، منزل را مانند محیطی برای تولد روحانی طفل در نظر بگیرید؛ اگر ما گرد هم آمده و داستان‌های قهرمانان امر و ادیان دیگر، مثلاً حواریون حضرت مسیح و کسانی را که با فداکاری و ازجان‌گذشتگی باعث اعتلای دیانت مسیحی شدند و یا حوادث دوره حضرت موسی و اسلام و دیانت بهائی را بازگو نماییم<sup>۵۳</sup>، فضای منزل مانند محیط مناسبی است که طفل رفته رفته در آن رشد روحانی می‌کند. سپس وقتی کودک درک کافی پیدا کرده و به او بگویید بیا با هم به درس اخلاق برویم، او خواهد آمد. در سن پانزده سالگی هم به عنوان یک بهائی تسجیل شده و در سن بیست و یک سالگی تمایل دارد که به عنوان یک فرد مسئول در جامعه بهائی خدمت نماید. این تولد راحت و روحانی هر طفل است. اما اگر غیبت و یا بحث و جدال در منزل رواج داشته باشد، تمامی فضای خانه دلگیر و نامطلوب خواهد شد.

من فقط یکی از تجربه‌های خودم را برایتان می‌گویم. در یکی از کشورهای اروپایی شخصی مرا به منزل خود دعوت کرد و گفت که من دیگران را برای ساعت پنج دعوت کرده‌ام، ولی شما لطفاً یک ساعت زودتر بیایید تا با هم ملاقاتی خصوصی کنیم. بنده هم قبول کرده به منزل آن شخص رفتم. او شروع به غیبت کرد؛ بنده هم معذّب بودم و راه مفردی نداشتم، زیرا در منزل وی مهمان بودم و نمی‌دانستم چه کنم. به یکباره پرسیدم حدود سه ماه است که در اروپا سفر می‌کنم، هوای اینجا سرد است و چون نمی‌توانم گرما را در هوای سر تحمل کنم، حمام درستی نکرده‌ام. آیا شما آب گرم دارید؟ گفت، بله. من به حمام رفته و یک ساعت آنجا ماندم. دوش هم نگرفتم، فقط برای جلوگیری از غیبت در آنجا ماندم. سپس وقتی دیگر مهمانان آمدند، من هم بیرون رفتم و به این ترتیب راه غیبت بسته شده و از آن مهلکه گریختم!

بعداً این مطلب را در مدرسه هلند شرح می‌دادم. یکی از افراد دستش را بلند نموده و سؤال بسیار جالبی پرسید که شما فقط دو نفر بودید، ولی اگر گروهی مشغول غیبت باشند، ما چگونه از آن بگریزیم، در حالی که فقط یک حمام موجود باشد!!! این موضوع را ذکر می‌کنم تا بدانید که طرق مختلفی برای جلوگیری از غیبت وجود دارد. بنده قبلاً هم داستان‌هایی از دوره حضرت عبدالبهاء برای شما عزیزان شرح داده‌ام. مناسب است که همیشه از حیات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ مقدّس امرالله مطالبی ذکر نماییم؛ زیرا تکرار آنها به ما حیات و روح جدید می‌بخشد. در زمانی که حضرت عبدالبهاء به دست اعداء در سجن عکا مسجون بودند، زندگانی جسمانی هیکل مبارک بسیار ناگوار بود، زیرا در اطراف مردمی احاطه شده بودند که در میثاق خود به جمال مبارک راسخ نبوده و بسیاری فقط تظاهر به ایمان می‌نمودند تا

<sup>53</sup> بیانی به این مضمون از آثار حضرت ولی امرالله در مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، ص ۹۳ درج شده است.

از قدوة حسنه حضرت عبدالبهاء سود جسته و سوء استفاده کنند. هر شب هیکل مبارک همه را در بیت جمع کرده و تشویق و دلالت فرموده و امثله‌ای از انبیاء گذشته و مؤمنین واقعی در ادیان مختلفه بیان می‌نمودند. یک شب وقتی که وارد مجلس شدند، چهره مبارک بسیار غمگین بود. همه پی بردند که مشکلی رخ داده. در همان ایام دو سه نفر از احباب بودند که سعی در مسرور نمودن هیکل مبارک داشتند. یکی از آنها مردی بود از اهالی کاشان با قدی افراخته و لحنی دلکش<sup>۵۴</sup> زمانی که مناجات تلاوت می‌نمود، همه را مهتر می‌کرد. زمانی حضرت عبدالبهاء به او فرموده بودند، "محمود، تو بزرگتر از من هستی یا من از تو؟" حال، در زبان فارسی معنی بزرگتر می‌تواند هم از نظر مقام باشد و هم از نظر سن. محمود قیام نموده و عرض کرد، "سرکار آقا، من که باشم؟ همه دنیا شهادت به بزرگی شما می‌دهد؛" و به این ترتیب باعث تبسم مبارک گشته بود. حال، این مرد در آن شب بسیار مواظب بود که در بیان حضرت مولی‌الوری مطلبی یافته و باعث تبسم مبارک شود. به یکباره حضرت عبدالبهاء راز قلب خود را بازگو نموده و فرمودند که، "منی دانم مردم غیبت کردن را از کجا یاد گرفته‌اند." این مرد قیام نموده و تعظیم کرده عرض کرد که، "سرکار آقا، از خود خدا." هیکل مبارک خنده‌ای ملیح فرموده پرسیدند، "به چه دلیل؟" محمود عرض کرد که، "قربان، حضرت آدم در باغ بهشت سیبی تناول کرد و خداوند این اشتباه کوچک را در تورات، انجیل و قرآن و همه کتب الهی دیگر بیان فرموده است!" بلی، اگر قصد غیبت دارید، غیبت جهانی کنید!

به دنباله بحث برمی‌گردیم. حضرت عبدالبهاء این مطلب را بیان فرموده به روی آن تأکید مخصوص می‌فرمایند، "اطفال را از سن شیرخواری از ثدی تربیت پرورش دهید و در مهد فضائل پرورید و در آغوش موهبت نشو و نما بخشید؛ از هر علم مفیدی بهره‌مند شوید و از صنایع بدیعه نصیب بخشید؛ پرهمت نمایید و متحمل مشقت کنید؛ اقدام در امور مهمه بیاموزید و تشویق بر تحصیل امور مفیده نمایید."<sup>۵۵</sup> به آنان بیاموزید که بعد از شروع کاری آن را به انتهی برسانند؛ آنها را راهنمایی و تشویق کنید اگر در حال ساختن قایقی با تکه‌های چوبی هستند، مطمئن شوید که آن را به اتمام برسانند، نه آن که بعد از پنج دقیقه آن را رها کنند. اگر چنین کنید آنها در همه امور استقامت پیدا می‌کنند. همچنین می‌فرمایند، "آنچه سبب اول است از برای تربیت خلق، خشیه الله بوده؛ طوبی للفائزین."<sup>۵۶</sup>

بنده بخصوص این نکته را ذکر می‌نمایم، زیرا برای مسیحیون توصیف ناگواری است. چرا خشیه الله و نه محبت الله؟ هر دوی آنها یکی هستند. اگر شخص مسیحی از شما سؤال کند پاسخ آن چنین است که خشیه الله به این معنی است که هم اطفال و هم بالغین باید حضور حق را همیشه احساس نمایند.

<sup>54</sup> به حدس قوی منظور محمود کاشی است. شرح حال ایشان در تذکره الوفا، ص ۶۷ درج گشته است.

<sup>55</sup> امر و خلق، ج ۳، ص ۳۳۰

<sup>56</sup> لوح شیخ نجفی، ص ۲۱

تصوّر بفرمایید که بنده در منزلی تنها هستم و یک انگشتری طلا روی میز است؛ هیچکس هم در اطراف نیست. من آن را برای خود برمی‌دارم، ولی چیزی در درونم می‌گوید خیر، این کار اشتباه است و آن را به محلّ خود برگردان. اینجا است که یا غرور بر ما مستولی می‌شود و یا ما آن را مغلوب می‌کنیم. غرور می‌گوید افراد این منزل بسیار غنی هستند و هر کدام سه یا چهار انگشتری طلا دارند؛ اگر این را برداری هیچکس متوجّه نخواهد شد. در آن لحظه شخص از حضور خداوند خشیت می‌نماید و می‌گوید درست است که در منزل کسی نیست که مرا ببیند، ولی خداوند همیشه و همه جا هست و به اعمال من ناظر است. این معنی خشیه‌الله است که منظور نظر مبارک است. همانطور که قبلاً گفته شده مادران باید در وقت بارداری، شیر دادن، زمانی که طفل را می‌خوابانند، مناجات و کلام حق را تلاوت کنند. سپس حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، تصوّر نکنید زمانی که بچه خود قادر به تلاوت مناجات شود، چه خواهد شد. اگر کودک خود شروع به خواندن و اطاعت از احکام کند و مناجاتی در جمع و یا در شب قبل از خواب تلاوت کند چه می‌شود. اگر شما کودک را به این طریق تربیت نمایید، "آنچه اطفال دیگر در مدت یک سال تحصیل نمایند، تازه‌نهالان جنبه عرفان کودکان بهائی باید در مدت یک ماه تحصیل نمایند."<sup>۵۷</sup> چرا کودکان خود را به این نحو تربیت ننموده و ظرفیت دوازده برابر به آنها ندهیم؟ چرا آنها را به حال خود واگذاریم تا از حدّ کودکان متوسط و عادی هم پایین‌تر روند؟

### مقام معلّمین

حال به مقام معلّمین می‌رسیم. قبل از هر چیز شما باید بدانید که معلّمین یکی از وراثت ما هستند.<sup>۵۸</sup> اگر مایل به تقسیم ارث خود بر حسب منصوصات کتاب مستطاب اقدس باشید، یکی از سهم‌برندگان معلّمین هستند. البته، به ندرت اتفاق می‌افتد معلّمی بیش از شاگرد خود در قید حیات باشد. در دیانت بهائی ما مؤسّساتی داریم و سهم معلّمین به بودجه تربیتی خواهد رسید. سپس رفته رفته به این سبب و اسباب دیگر، مؤسّسات تربیتی برعکس آنچه امروزه با آن روبرو هستیم، محکم‌ترین مؤسّسات دنیا خواهد گشت. در حال حاضر در کشورهای جهان مخارج جنگ بالا و بودجه تربیتی اندک است. در آینده برعکس این خواهد بود. [مثلاً] نود درصد برای تعلیم و تربیت صرف خواهد شد. حال معلّم بیچاره در کلاسی با چهل شاگرد تدریس می‌کند. این وضع به سه، چهار یا شاید پنج شاگرد در کلاس تقلیل می‌یابد، زیرا هر طفل مانند بیماری است که به پزشک می‌رود<sup>۵۹</sup>؛ پس از معاینه و آزمایش و تجزیه و تحلیل

<sup>57</sup> منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۳۷

<sup>58</sup> کتاب اقدس، بند ۲۰

<sup>59</sup> مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، ص ۴۶

به نسخه و مراقبتی جدا نیاز دارد. چنین وضعی برای تعلیم اطفال ایجاد خواهد شد. بدین طریق معلمین با وقت بیشتری به صفات خاص اطفال توجه کرده و آنان را از کمبودها وجود کودک بیرون می‌آورند و در نتیجه این مراقبت‌ها هر کودکی محلّ خود را در جدول بزرگ دنیا پر ساخته و نقشی را که خالق به او سپرده به خوبی ایفا می‌نماید.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "مقصود این است که تربیت از اعظم اوامر حضرت احدیت است."<sup>60</sup> اگر می‌خواهید که خداوند را پرستش کنید، کودکی را تربیت نمایید. کلاسی در روزهای یکشنبه باز کرده سه یا چهار کودک را به آن کلاس دعوت نمایید و آنها را به معنی واقعی کلمه تربیت کنید و آن وقتی که این نونهالان رشد کرده و در امر مبارک ثابت و راسخ مانند و در گلستان امر حضرت بهاءالله شجر پرثمری گردند، بزرگترین لذّت و رضایت را به دست خواهید آورد.

حال، برای شما داستان کوچکی از سرور و خوشی که در یکی از اسفارم به اروپا احساس کردم بازگو می‌کنم. شما عزیزان می‌دانید که مدّت پنج سال در دهی<sup>61</sup> زندگی کردم که حدود ششصد کودک بهائی داشت و هیچ مدرسه نداشتند، یعنی نمی‌توانستیم مدرسه و یا ساختمانی برای تشکیل کلاس‌ها در اختیار داشته باشیم، زیرا فوراً وسیله معاندین امر خراب می‌شد. بنابراین بنده باید در منازل مختلف کلاس‌های مختلف را تشکیل می‌دادم؛ مثلاً در منزلی کلاس دیکته و در منزل دیگر حساب و در محلّ دیگر تاریخ و امثال آن. از صبح تا شام از این منزل به آن منزل رفته و کودکان را درس می‌آموختم و خاطره‌های جالب زیادی از این اطفال دارم. یکی از آنها پسر نازنین پُر جُنُب و جوشی بود. روزی از او پرسیدم مناجاتی می‌خوانی؟ او هم بلند شده دست به سینه ایستاده و گفت، دندانم لق است و نمی‌توانم بخوانم. گفتم بسیار خوب بنشین. بعد از بیست سال من آن پسرک را دراطریش دیدم. وی به وسیله سازمان ملل دعوت شده بود که برای تحقیقات زیست‌شناسی به کانادا برود. لحظه‌ای که من وارد حظیرةالقدس شدم او به طرف من دویده و مرا بغل کرد. وقتی او را شناختم در گوشش گفتم دندانم چگونه است. به من خیره نگاه کرد و پرسید، هنوز به یاد داری؟ گفتم آری!

شبی در اشتوتگارت آلمان جلسه‌ای داشتیم. شما می‌دانید که آلمانی‌ها در مورد جزئیات مطالب سؤالات دقیق و نکته‌بینانه می‌کنند. جلسه ما تا پاسی از نیمه‌شب به طور انجامید. وقتی که همه رفتند، هنوز گروهی از مردم در انتهای سالن نشسته بودند و بنده به تصوّر این که مبتدی هستند به سراغشان رفته پرسیدم

<sup>60</sup> همان، ص ۳۶

<sup>61</sup> جناب فیضی مدّت حدود پنج سال در نجف‌آباد به تدریس اطفال بهائی اشتغال داشتند. کتاب خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (ج ۱) به شرح احوال و خدمات ایشان اختصاص یافته است. همچنین مقاله‌ای به قلم خود ایشان به عنوان "چهار سال و نیم در نجف‌آباد" در کتاب "به یاد دوست" (محفّل روحانی ملی بهائیان ایالات متّحده، ویلمت، ایلینوی، سال ۱۹۹۸) ص ۱۲۱ منتشر شده است.

آیا می‌توانم به شما کمکی بکنم؟ یکی از آنها به فارسی پرسید، مرا می‌شناسید؟ به او نگاه کردم. همه گروه از همان دهکده سابق‌الذکر بودند، لکن نتوانستم آنها را بشناسم؛ زیرا زمانی که من در آنجا بودم آنها اطفال خردسالی بودند و امروز دانشجوی دانشگاه.

بنده این مطالب را ذکر می‌کنم که شما ثمره مشقت و تضییقات را دریابید. قبلاً نقل کردم که چگونه آنها در خانه‌های مختلف تعلیم می‌دیدند و زمانی که از کلاس به خانه‌های خود مراجعت می‌نمودند، باید کتب خود را مخفیاً در دستمالی پیچیده و داخل پالتو و جیب خود می‌گذارند؛ زیرا اگر مردم خیابان آنها را می‌دیدند، کتب را پاره می‌کردند.

زمانی که تضییقات به حدّ اعلی رسیده بود، سی نفر مسلمان به خانه احباب رفته و بازرسی می‌کردند که کسی به آنها نان، آب، گوشت و وسایل دیگر نرساند. نیت آنها این بود که احباء را در گوشه‌ای منزوی کنند تا از گرسنگی بمیرند. مردمی که چنین تضییقاتی فراهم کرده بودند، هنوز در همان بدبختی و نکبت به سر می‌برند؛ اما این اطفال که طعم مشقت را چشیده و برای امر جمال قدم مرارت و سختی تحمل نموده و این مصائب را با رضایت و خوشنودی پذیرفته بودند، پروردگار همه راهها را برای آنها باز کرد.

بنده پدری را در این قریه دیدم که گفت، می‌دانی من به آمریکا دعوت شده‌ام؟ پرسیدم به وسیله چه کسی؟ گفت پسر من؛ همان پسری که در آن قریه به او درس آموختی، حال در مؤسسه امور فضائی به عنوان فیزیکدان استخدام شده و مرا به آنجا دعوت کرده است و قرار است که مرا به دیدن مشرق‌الاذکار آمریکا و مراکز بهائی دیگر و بعد از آن به کانادا ببرد.

می‌بینید که اینها از ده بسیار کوچکی بودند که احبایش بیش از صد سال تحت سختی و فشار بودند. حال اطفال آنان در همه نقاط خود به راه راست و بار آوردن بهائیان حقیقی هدفی دیگر نداشتند. بلی درها به روی شما گشوده خواهد شد. هرگز تصور نکنید که راهها بسته است. در مدت پنج سالی که در آن ده بودم، هر شب احباء دور هم جمع شده و بعد از صرف چای داستان‌هایی از ایام گذشته برایم تعریف می‌کردند. این داستانها هرگز تمامی نداشت. بسیاری از آن افراد جزو اولین زائرین به شهر عکا بودند که به زیارت حضرت بهاء‌الله فائز شدند و بسیاری نیز برای سالیان دراز حضرتش را خدمت نموده بودند و خاطرات بسیاری از هیکل مبارک ذکر می‌نمودند. اگر شما برای زیارت به حیفا بروید، درخت‌های انار بسیار خوبی مشاهده می‌کنید که اصل این انارها از آن ده است. آن اشخاص می‌دانستند که جمال مبارک در عکا مسجونند، گل و میوه‌ای در اختیار ندارند. آنها هم در منطقه خود بهترین انارها را داشتند. بنابراین دو نفر از آنان دو هندوانه بسیار بزرگ گرفته و شاخه‌های انار را با فشار داخل هندوانه



کردند و هر کدام یکی از آنها را به دوش کشیده، از وسط ایران تا شهر عکا رفتند و پس از شش ماه به مقصد رسیدند. از دویست شاخهٔ انار حدود بیست شاخه در وضعیت مناسبی بودند و آنها آن بیست شاخه را کاشتند و حال انارهای ارض اقدس از نسل این بیست شاخه می‌باشند. این افراد بودند که در منزل ما نشسته و چنین خاطراتی را نقل می‌کردند.

باری، هیچ خوشی و سرفرازی بزرگتر از این نیست که درهای منزل شما به نیت تربیت کودکان گشوده باشد. حضرت عبدالبهاء خطاب به معلمین بیاناتی به این مضمون می‌فرمایند که بسیار مسرورند که کودکان را تدریس می‌نمایید؛ این وظیفهٔ من است، اما من از آن محروم هستم و شما آن را جبران می‌نمایید. پس آن را از جانب من انجام دهید. هر کس به این مهم کمر بندد، این خدمت را از جانب حضرت عبدالبهاء انجام داده است. این است مقام رفیع معلمین.

### سؤال و جواب

س - وظیفهٔ جامعه نسبت به تربیت اطفال چیست؟

ج - قبل از هر چیز خانه، هر قدر کوچک، باید جزئی از جامعهٔ بهائی باشد. زمانی که همه اجزاء انجام وظیفه نموده و به بهترین وجه به کار خود عمل نمایند، جامعه قوی خواهد شد. هر منزلی باید همواره طفل همسایه را مانند طفل خود دانسته سعی در تربیت آنها نموده و به بهترین نحو بزرگ کند. اما سعی کنید که اطفال را بهائی متعصب بار نیاورید. آنها را تربیت کنید، ولی نه تا حدی که با تعصب مخلوط شود.<sup>62</sup> کودک باید به تمام ادیان الهی در حد یکسان محبت داشته و همهٔ کتب الهی را یکسان احترام نهد. این وظیفهٔ خانواده‌ها و جوامع است. جوامع مسئولند. جمال مبارک می‌فرمایند اگر کسی نتواند طفل خود را تربیت نماید، این مسئولیت با جامعه است که آن طفل را پرورش دهد.<sup>63</sup>

س - آیا کودکان باید در ضیافت نوزده روزه و جلسات ایام محرّمه و دیگر برنامه‌های امری شرکت کنند؟  
ج - بسیار خوب است که چنین باشد. ولکن تقاضا دارم که آنها را به نشستن اجباری با بزرگسالان و ادار نکنید؛ زیرا کودکان طاقت و تحمل نشستن و استماع نطق و دیگر مسائل را برای مدت یک ساعت ندارند. بهترین طریق آن است که فردی مسئول آنها باشد. خاطرهٔ این جلسات تا ابد در فکر و قلب اطفال نفوذ می‌نماید. فضای کنفرانس و ضیافت نوزده روزه مانند وسیله‌ای است که باعث تولد روحانی طفل می‌گردد.

<sup>62</sup> ورق هشتم از کلمات فردوسی، مجموعه اشراقات، ص ۱۲۳

<sup>63</sup> کتاب اقدس، بند ۴۸

س - اگر ما کودکان را در فعالیت‌های تبلیغی و تشکیلات بهائی داخل نمائیم، این کار خود مانند تربیت آنها است. این که فقط از آنها توقع داشته باشیم که بنشینند و ما درباره امر مبارک به آنها بگویم کافی نیست.

ج - همانطور که گفته شد این بزرگترین وسیله حفظ کودکان است. بخصوص در این برهه از زمان که بشریت در غرقاب بحران است. حضرت بهاءالله فرموده‌اند، "عالم منقلب است و انقلاب او یوماً فیوماً در تزايد و وجه آن بر غفلت و لامذهبی متوجه و این فقره شدت خواهد نمود و زیاد خواهد شد به شأنی که ذکر آن حال مقتضی نه و مدتی بر این نهج ایام می‌رود و اذا تمّ المیقات یظهر بغته ما یرتعدّ به فرائض العالم اذا ترتفع الأعلام و تغرّد العنادل علی الأفنان."<sup>64</sup> دیگر این که می‌فرمایند که باید سعی در حفظ جامعه بهائی بنماییم تا آنها در این قهقرای ننگین و شرم‌آور درگیر نگردند.

س - گفته شده که کودکان را نباید نازپرورده و لوس کرد و تنبیه بدنی جایز نیست. آیا مجاز است که اطفال را بزنیم؟

ج - این مطلب بسیار جالب است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، ضرب برای حیوان هم جایز نه. حُسن تربیت حیوان را در تحت تعلیم در آرد، شاخ کج را راست و خارستان را گلستان نماید. عرب‌ها در وقت تربیت اسب را نمی‌زنند، می‌گویند از زدن اسب بدرفتار و سرکش می‌شود.<sup>65</sup>

زمانی که در عربستان بودم، مردی را دیدم که در دل بیابان ایستاده و اسبی وحشی هم دور او می‌دوید. آن مرد افساری در دست داشت که طول طناب آن حدود سی متر بود. وی در وسط ایستاده بود و اسب به دور او می‌دوید. من هر روز از این نقطه بیابان می‌گذشتم و او را نگاه می‌کردم که هرگز در طی این روزها صبر خود را از دست نمی‌داد. یک روز جلو رفته از او پرسیدم، "چرا چنین می‌کنی؟" او گفت، "این اسب وحشی است. وقتی بوی شخص غریبی را حس می‌کند، وحشی تر می‌شود. حال، طول این طناب حدود سی متر است و من می‌گذارم که او بدود. وقتی که اسب نزدیک غروب خسته می‌شود، من طول طناب را حدود دو سانت کم می‌کنم. به تدریج در طی شش ماه شاید بتوانم او را نزدیک خود بیاورم و اسب هم به حضور من آشنا شده و اهلی خواهد شد." پرسیدم، "آیا او را می‌زنی؟" گفت، "هرگز. اگر من یک بار او را بزنم، دوباره وحشی خواهد شد."

حضرت عبدالبهاء بخصوص این مطلب را بیان فرموده‌اند که از اعرابی که تربیت اسب می‌کنند، فرا گیرید. پس هرگز نباید اطفال را تنبیه بدنی نمود. حال، بدتر از این، تنبیه زبانی است. تقاضا دارم که ابداً به این کار مبادرت نفرمایید. زیرا هیچگاه تصوّرش را نخواهید کرد که چه زبانی به روح طفل می‌زنید.

<sup>64</sup> امر و خلق ج ۴، ص ۴۷۲

<sup>65</sup> امر و خلق، ج ۳، صص ۳۳۸-۳۳۷

ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم اندازه و قیاس کنیم. به یکباره درمی‌یابید که به روح کودک خدشه وارد شده و در درونش واکنش نشان می‌دهد و شاید بیست سال بیشتر طول بکشد تا آن خدشه و آزرده‌گی از بین برود، شاید هم هرگز اثر آن محو نشود. هیچ کودکی را با اطفال دیگر مقایسه نکنید. این بدترین کاری است که می‌توان کرد. هر کودکی به طور مستقل متولد شده و راه تربیتی خود را طی می‌نماید و وقت و مجال خود را برای شکوفایی استعدادش نیاز دارد. این دو نوع تنبیه قطعاً به وسیله حضرت عبدالبهاء منع شده است.<sup>۶۶</sup>

س - در برنامه‌های صور متحرکه (کارتون) که امروزه در تلویزیون پخش می‌شود، جنگ و خونریزی وجود دارد. برای مثال اطفال، خود را در قالب سوپرمن و یا هیولا و غول می‌بینند. آیا باید والدین بهائی به اطفال خود اجازه مشاهده این نوع برنامه‌ها را بدهند؟

ج - زمانی در ایتالیا نزد خانواده‌ای اقامت می‌کردم و مشتاق مشاهده مسابقه فوتبالی بودم که در تلویزیون قرار به پخش آن بود. به پسر آن خانواده گفتم، "لطفاً موقع مسابقه که رسید تلویزیون را برای من روشن کن." گفتم، "معدورم. مسابقه فوتبال در ساعت شش شروع می‌شود و مادرم به من اجازه داده است که فقط از ساعت هفت به بعد تلویزیون را روشن کنم." بنده بسیار مسرور شدم که در این منزل بهائی چنین انضباطی حاکم است. طفل تلویزیون دارد، لکن محتاج انضباط است و یا پول دارد ولی به انضباط نیازمند است. انضباط و دیسیپلین برای هر چیز ضروری است.

### تربیت بنات

در دیانت بهائی تربیت دختران بر تربیت پسران رجحان دارد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که، "پس معلوم شد که تربیت دختران اعظم و اهم از پسران است."<sup>۶۷</sup> زیرا زمانی که نسوان تربیت شوند، اطفال نیز در محیطی روحانی پرورش می‌یابند. برای مثال اگر مادری دلائل و استدلال حقانیت این امر منبع را بداند، طبیعتاً آنها را به اطفال خود نیز خواهد آموخت. می‌فرمایند، "ترقی عالم نساء سبب ظهور عظمت و بزرگواری این کور بدیع است."<sup>۶۸</sup> سپس این مطلب را بسط بیشتری داده می‌فرمایند، "ملاحظه نمایید اگر امهات مؤمنانند اطفال نیز مؤمن می‌شوند ولو پدر منکر باشد و اگر امهات منکرات باشند اطفال محروم از ایمانند ولو پدر در نهایت ایقان و اطمینان الا ما قدر و الحکم علی الاغلب."<sup>۶۹</sup> دختران امروز مادران فردا خواهند بود و این مطلب اهمیّت

<sup>۶۶</sup> همان، ص ۳۳۵

<sup>۶۷</sup> مجموعه آثار مبارکه درباره تربیت بهائی، ص ۶۹

<sup>۶۸</sup> همان، ص ۵۳

<sup>۶۹</sup> همان، ص ۷۱

تربیت آنان را می‌رساند. مادران باید بدانند که چگونه از شروع اولین نفس‌های نورسیدگان تربیت صحیح و راه خدمت به عالم انسانی را به آنان بیاموزند.

### وظائف پدر و مادر

موضوع بعدی وظائف پدر و مادر نسبت به اطفال است. جمال قدم در لوحی می‌فرمایند، "یا محمد وجه قدم به تو متوجه و تو را ذکر می‌نماید و حزب‌الله را وصیت می‌فرماید به تربیت اولاد."<sup>۷۰</sup> این حکمی است که در همه کتب الهی و بخصوص در این دور مبارک وجود دارد. سپس ادامه آن چنین است، "اگر والد در این امر اعظم که از قلم مالک قدم در کتاب اقدس نازل شده غفلت نماید، حق پدری ساقط شود و لدی‌الله از مقصرین محسوب."

توجه به این مطلب برای همگی ما حائز اهمیت فراوان است. بسیاری از ما این اشتباه را مرتکب می‌شویم و می‌گوییم پس تحرری حقیقت چه می‌شود؟ فکر می‌کنیم که تحرری حقیقت به این معنی است که اطفال را به حال خود واگذاریم تا فطرتاً راهی درست یا غلط در پیش گیرند. جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء تأکید می‌فرمایند که ما باید اطفال خود را در آغوش محبت‌الله گرفته دست آنها را در دست گیریم و آنها را قدم به قدم هدایت نماییم تا راه به سوی حق را بیابند. زیرا اگر به غیر این عمل نماییم، برای اطفال محال است که، به خصوص در دنیای امروز، از طرق دیگری راه را بیابند.

حال، در زمانی که والدین در حال انجام وظیفه خود هستند، حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، باید در حال تعادل باشید؛ اگر طفل کار نیکی انجام داده است او را ستایش کنید، اما ستایش او را تبدیل به غرور نکنید. ستایش و قدردانی را برای آنها تبدیل به تملق نکنید که آنها تصور کنند اطفال خارق‌العاده‌ای هستند و از همه سرآمد می‌باشند. اگر طفلی کار خلافی انجام داده، می‌فرمایند، هرگز او را تنبیه بدنی نکنید؛ هرگز او را ملامت نکنید؛ فقط و فقط تشویق و دلالت کرده به طرقی وظائف وی را گوشزد نمایید.

حال، آخرین جمله که در اینجا بیان می‌شود این است که اگر فرزندان خود را به روش صحیح پرورش ندهیم چه خواهد شد؟ هیکل مبارک یک به یک همه را برشمرده می‌فرمایند که، "اگر در این خصوص قصور کنند در نزد ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند و این گناهی است غیرمغفور. زیرا آن طفل بیچاره را آواره صحرائ جهالت کنند و بدبخت و گرفتار و معذب نمایند. مادام‌الحیات طفل مظلوم اسیر جهل و غرور و نادان و بی‌شعور ماند ... در نزد خلق خوار و ذلیل و در نزد حق سقیم و علیل و در محافل خجل و شرمسار

<sup>70</sup> کتاب اقدس، فقرات مربوط به رسال سؤال و جواب، ص ۷۴

و در میدان امتحان مغلوب و مذموم صغار و کبار. این چه ذلت ابدی است.<sup>۷۱</sup> تصوّر نمی‌کنم که توضیح جامع‌تری در این مورد وجود داشته باشد.

جمال قدم در مورد وظائف اطفال نسبت به والدین چنین می‌فرمایند، "ایاکم أن ترتكبوا ما یحزن به آبائکم و امهاتکم. ان اسلكوا سبیل الحق و انه لسبیل مستقیم و ان یخیرکم احد فی خدمتی و خدمة آبائکم و امهاتکم ان اختاروا خدمتهم ثم اتخذوا بها الی السبیل."<sup>۷۲</sup> توجه بفرمایید که چقدر این مطلب حائز اهمیت است و اطفال باید آن را از خردسالی بدانند. حال، زمانی که به مردم دنیا می‌نگرید در می‌یابید که اساس زندگی خانوادگی از بین رفته و پایه‌های جامعه فرو ریخته و هیچ اسبابی که باعث تألیف قلوب افراد انسانی به یکدیگر شود، در اختیار نیست. به همین دلیل است که به فرموده طلعاعات مقدسه روابط متقابل پدر و مادر و اطفال باعث استحکام اساس خانه، خانواده و ازدواج (که به فرموده جمال قدم مقدس است) و بالمآل جامعه خواهد گشت. اکنون می‌خواهم قسمت بسیار جالبی از تاریخ امر مبارک را که به جمله اخیر وابسته است برای شما بازگو کنم.

امروزه در دوره تبلیغ و انتشار کلمه‌الله هستیم و همگی شما عزیزان مطلعید که جمال اقدس ابهی الواح بسیاری به پادشاهان و حکام دنیا ارسال نمودند. بعضی از آنها به وسیله پست ارسال شد و بعضی به وسیله افراد فرستاده شد. بعضی رسیدند و بعضی دیگر هم نرسیدند. یکی از آن الواح در ادرنه نازل گشته بود، ولیکن کسی موجود نبود که آن را به ایران ببرد. ارسال این لوح تا ایامی که جمال قدم به شهر عکا سرگون شدند، معوق ماند. بسیاری از مؤمنین از وجود چنین لوحی اطلاع داشتند و بعضی از احبای مسجون و مهاجرین پیغام فرستاده و از حضور مبارک رجا می‌نمودند که قاصد آن لوح منیع گردند. جوابی که به آنها عنایت می‌شد این بود که خیر، حامل لوح در حال آمدن است.

در این زمان، پسرک هفده‌ساله‌ای که بهائی نبود، نبیل، مورخ تاریخ نبیل، را در خراسان ملاقات نموده و بعد از گذشت ایام قلیلی توسط ایشان به دیانت بهائی ایمان آورد و بلافاصله به طرف عکا به راه افتاد. بعد از ورود به مدینه عکا با هدایت حضرت عبدالبهاء به زیارت حضرت بهاء‌الله مشرف گشته و داوطلب شد که پیک لوح مبارک گردد. جمال قدم تقاضای وی را اجابت نموده فرمودند که حامل لوح باش ولی باید آماده هر امتحانی باشی و او قبول نمود.<sup>۷۳</sup>

<sup>71</sup> امر و خلق، ج ۳، ص ۳۲۸-۳۲۷

<sup>72</sup> همان، ص ۵۷

<sup>73</sup> برای مطالعه شرح احوال جناب بدیع به کتاب "لنالی درخشان" تألیف محمدعلی فیضی (شیراز، ۱۲۳ بدیع، تیرماه ۱۳۴۵ شمسی) صفحات ۳۸۸ الی ۴۱۵ مراجعه کنید.

هیكل مبارك بیانی به این مضمون می‌فرمایند که<sup>۷۴</sup> وقتی بدیع داوطلب رساندن لوح به سلطان ایران گشت، چنان قدرتی به او عطا کردیم که می‌توانست همه عالم را مغلوب سازد. سپس جناب بدیع به بیرون عکا نزدیک ساحل رفت. شخصی<sup>۷۵</sup> که به وسیله جمال قدم ارسال شده بود، به او رسیده جعبه کوچکی به وی سپرد؛ حتی کسی که واسطه تسلیم آن جعبه به جناب بدیع بود، نمی‌دانست محتویات داخل آن چیست. آن جوان جعبه را روی زمین گذاشته و سجده نموده چندین بار آن را بوسیده سپس در عبا بلند خود نزدیک قلبش قرار داد. آن مرد در حالی که حیرت‌زده به جناب بدیع می‌نگریست به وی گفت که قدری صبر کن تا رفته و مقداری خرج راه بیاورم. ولکن وقتی به آن نقطه مراجعت نمود، جناب بدیع رفته بود. یعنی نتوانسته بود برای دریافت پول صبر کند. ایشان راه خود را پیاده از طریق بیروت و مرز عربستان و شمال ایران به طرف طهران آغاز نموده و قریب به پنج ماه بعد به مقصد خود رسید. در قسمتی از راه شخصی بهائی<sup>۷۶</sup> او را همراهی کرده بود، ولی نمی‌دانست در جیب جناب بدیع چیست. این مرد در خاطرات خود می‌گوید که این جوان گاه ایستاده روی خود را سوی عکا نموده و می‌گفت، "خدایا، آنچه که به فضل بخشیدی به عدل مگیر و قدرت حفظش را عطا فرما." زیرا جمال قدم فرموده بودند که هرگاه از قبول این مسئولیت پشیمان شدی، لوح را بیرون آورده و به روی زمین گذاشته برو. شخص دیگری مبعوث شده و واسطه تسلیم آن به شاه خواهد شد. ایشان سپس به سمت طهران ادامه طریق داد.

هر پنجشنبه شب که شب جمعه است، شاه ایران عادت داشت که برای زیارت مرقد خاصی به بیرون شهر رود و گدایان در نزدیکی دروازه شهر جمع شده و شاه دست خود را در کیسه کرده و سکه‌های طلا و نقره برای آنها می‌ریخت. جناب بدیع اول به نزدیک دروازه رفت و انتظار کشید تا شاید شاه از آنجا رد شده او در موقعیت مناسبی لوح را به وی برساند، ولکن پس از نگاه به شاه و نگاهی به دور و بر خود که پر از متکدئی و متقاضی بود، تصمیم گرفت که در محل دیگری لوح را به شاه برساند. ناصرالدین شاه جناب بدیع را در بین آن جمعیت دید، زیرا تنها ایشان عبا سفید به تن داشت؛ در عین حال بسیار جوان بود و به وی تعظیمی نکرده و به سکه‌های سلطان نظری نینداخته بود. وقتی که شاه برای استراحت و تفریح به کوه‌های پربرف رفته و همان جوان را مدت سه روز بر روی تخته‌سنگی نشسته یافت، دریافت که این پسرک همان است و آن دو را در کنار هم گذاشت. پس شاید این جوان چیزی می‌خواست. شاه همراهان خود را دنبال پسرک فرستاد. از او پرسیدند که چه می‌خواهی. جناب بدیع گفتند که من حامل نامه‌ای

<sup>74</sup> اصل بیان مبارك چنین است، "خلقناه و نفخنا فيه روح القدرة و الاقتدار بحيث لو امرناه بسخر من فی السموات و الارض" (لئالی درخشان، ص ۴۱۳)

<sup>75</sup> مقصود حاج شیخ محمد امین ملقب به امین‌البیان است. به لئالی درخشان، ص ۳۹۸ مراجعه شود.

<sup>76</sup> نام این شخص جناب حاجی علی است. به لئالی درخشان، صص ۴۰۰-۳۹۹ مراجعه شود.

هستم و باید به شخص شاه برسانم. همراهان او را نزد شاه آوردند. ایشان این آیه قرآن را تلاوت نمود، "قد جئتک من سبأ نبأ عظیم." <sup>۷۷</sup> لوح را به سلطان ایران عرضه نمود.

این نامه یعنی لوح حضرت بهاءالله به پادشاه ایران طولانی‌ترین لوح سلاطین است. الواح سلاطین مختصرتر می‌باشد. این لوح نیمی به فارسی و نیمی دیگر به عربی است. شاه گفت او را دستگیر کرده و تحت بازجویی قرار دهند که اقرار کند دوستان وی چه کسانی هستند. فرآشان شروع به شکنجه کردند و با میله‌های آهنین که به روی آتش گذاخته شده بود، بدن ایشان را داغ کردند تا اسم دوستان خود را بازگو نمایند. جناب بدیع اظهار داشتند که من همراهی ندارم و مستقیماً از عکا به اینجا آمده‌ام و با کسی ملاقات ننموده‌ام. حال، پس از سالیان سال، همان افرادی که بدیع را شکنجه دادند و بسیاری دیگر را به حسب درخواست شاه کشته بودند، اعتراف می‌نمودند <sup>۷۸</sup> که هیچکس را قوی‌تر از این جوان هفده‌ساله نیافته بودند؛ زیرا گویی ایشان با آتش دوستی داشت و او را شکنجه نمی‌داد و حتی مرتب می‌خندید. فرآشان با تخم‌ماق به سرشان کوبیده و ایشان را شهید نموده و جسد مطهرش را در زیر سنگ‌هایی مدفون ساخته و سنگ بزرگ دیگری روی آن گذاشتند.

این مطالبی است که باید همیشه به یاد داشته باشیم. پدر ایشان بسیار مسرور بود که فرزندش به چنین مقامی رسیده است. جمال قدم به این نکته عالم بودند که جناب بدیع قبل از ایمان مرتکب اعمالی گشته بودند که اسباب رنجش پدر خود را فراهم ساخته بودند. حال تقاضا دارم این را متذکر باشید جناب بدیع به فرموده مبارک با چنین عمل قهرمانانه به مقامی رسید که دعای خاصان پروردگار به قرب آن نیز نمی‌رسد. مع الوصف حضرت بهاءالله از ابابدیع درخواست می‌نمایند اگر قصوری از پسرش سر زده وی را ببخشد. لطفاً اندکی در این نکته تأمل کنید. می‌فرمایند که، "لوفات منه فی خدمتک شیء فاعف عنه ثم ارض کذلک یا مَرک سلطان الأمر." <sup>۷۹</sup>

بنابراین، این اساس و مؤسسه خانواده بسیار مقدس است. این اصل و اساس باید در غایت استحکام باشد، به طوری که مردم امروزه تلقی می‌کنند، امری بی‌ارزش و سبک شمرده نشود. بسیاری از والدین شکایت می‌کنند که ما قادر به کنترل کودکان خود نیستیم. اطفال به والدین احترام نمی‌گذارند. این طریق است که جمال قدم با آن روبرو گشته‌اند.

<sup>77</sup> سوره نمل، آیه ۲۲ (جئتک من سبأ نبأ یقین)، لثالی درخشان، ص ۳۷۹

<sup>78</sup> یادداشت‌های محمدولی خان سپهدار اعظم درباره اظهارات کاظم خان قراچه‌داغی، لثالی درخشان، ص ۴۰۷-۴۰۲

<sup>79</sup> لثالی درخشان، ص ۴۱۴

## تعلیم و تربیت الهی: اصل العلم اثر ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی<sup>۸۰</sup>

سفر طالب حقیقت از جمله اصول اساسی حضرت بهاءالله برای حفظ نظم عالم و وحدت امم، این اصل تحرّی حقیقت است که یکی از معدود مواردی است که منحصرأً متوجّه فرد است، در حالی که سایر موارد اساساً جمعی است و در وهله اولی متضمّن تحوّل اجتماعی می‌باشد. فی‌المثل، افرادی مسئول نیستند که لسان بین‌المللی را تعیین و اتخاذ نمایند یا نظام بین‌المللی تعلیم و تربیت را تدوین کنند، اما قطعاً باید تحرّی حقیقت کنند و تحقیق را مستقلّ از دیگران انجام دهند. درک این نکته نیز برای ما حائز اهمّیت است که این اصل شمشیری دولبه است؛ یک لبه حق را از باطل جدا می‌سازد، و دیگری فرد مؤمن را، حین مواجهه با امتحانات الهی، در مقابل نفس اماره خود حفظ و صیانت می‌کند.

این اصل نه تنها در مورد حیات روحانی فرد کاربرد دارد، بلکه پی بردن به این نکته واجد اهمّیت است که در هر کاری که مایل است انجام دهد، قابل استفاده است. فرد در کلّیه اقدامات عمده یا جزئی از این جریان تحقیق عبور می‌کند. مسلماً امری اجتناب‌ناپذیر و بنیادی‌ترین امتیاز ویژه هر فردی است. سؤال این است که آیا نگرش والدین بهائی نسبت به کودکان خود باید بار آوردن آنها به عنوان بهائی باشد یا آن که، با فرضیه بسیار اشتباه و امید واهی که کودکان امر مبارک را خود خواهند یافت، باید آنها را به خود وا گذاشت.

مورد اخیر سوء تعبیر از بیانات الهیه و یکی از بزرگ‌ترین عواملی است که در بسیاری از اقالیم، سبب کاهش تعداد، تخریب روحانی عائله‌های بهائی، و عدم پیشرفت امور امر مبارک است. مسلماً بسیار اسفانگیز است که بعضی از احبّای جدیدالتّسجیل، به علّت قلّت معرفت نسبت به امر جامع الشّمول ما، و در تمایل خود به پیمودن راهی که کمترین مقاومت را درمقابل آنها دارد و برای اسکات ندای وجدان خود، اصل بسیار اساسی حیات ابدی انسان را اشتباه تعبیر می‌کنند. به این ترتیب موهبت الهی که به ما سپرده شده باید به عنوان مشعلی مورد استفاده قرار گیرد که انوار آن در طرق تیره و تاریکی شعله‌ای فروزان و روشنی‌بخش راه ما باشد، به آتشی تبدیل می‌شود که کلّیه الیاف موجودیت روحانی ما را می‌سوزاند و اجازه نمی‌دهد چیزی باقی بماند، مگر استخوان‌بندی خلقت عنصری ما که مقدر است به خاک تبدیل شود.

<sup>80</sup> این اثر ابتدا در مجله جوانان بهائی موسوم به *Glory* که توسط ره‌بی (R. Behi) برای لجنه ملی جوانان بهائی هندوستان چاپ می‌شد، در شماره ۲ از سال پنجم، آوریل ۱۹۷۳، پونا، هندوستان، به طبع رسید.



بی‌نهایت محزون شدم وقتی مشاهده کردم برخی از خانواده‌های بهائی، اگرچه خود آنها اعضاء فعال جوامع مختلف بهائی بودند، در اثر سوء تفاهم اسفناک و برداشت نادرست از این اصل بنیادی، حتی یک کلمه دربارهٔ میراث جاودانی ما، یعنی امر مبارک، با فرزندان خود صحبت نکرده‌اند. بی‌توجه به نتایج این غفلت در کلیهٔ قلوب و اذهان، طوری رفتار می‌کنند که گویی جامعه‌ای سرّی هستیم. در خانه‌های کاملاً آراسته و مملو از اسباب و اثاثیه فاخر هیچ علامت و نشانی از امر مبارک نیست. حتی برخی از آنها را دیدم که از ذکر وابستگی دینی خود شرمند‌اند به این ترتیب امر مبارک برای فرزندان آنها ناشناخته باقی می‌ماند؛ فرزندانی که، اطمینان دارم، بدون آن که ادنی‌نگاهی به افق وسیعی که شمس مشرق حقیقت آن را نورانی ساخته، از خانه‌های خود می‌روند و پراکنده می‌شوند.

این والدین در مقابل سؤال مطرح شده، بدون استثناء پاسخ می‌دادند، "می‌خواهیم که خودشان، با تحقیق و تحرّی مستقل، امر مبارک را بیابند."

جواب‌هایی از این قبیل آنچنان قلبم را قرین حزن و الم می‌ساخت که کلامی رسا نمی‌یافتم که آنطور که شایسته است احساسات مرا بیان نماید.

"خودشان امر مبارک را بیابند؟" چه اظهار نظر غلطی. چگونه آن را بیابند؟ از طریق چه کسی و از کجا؛ اگر در خانه‌های خود نیابند، اگر با راهنمایی‌های محبت‌آمیز و هوشیارانهٔ والدین خود نشنوند، از چه کسی راه را بپرسند و بیابند؟ اگر ما دل به حال فرزندان خود نسوزانیم و آنها را در امواج ویرانگر دریای متلاطمی به نام "اجتماع" بیندازیم، چطور انتظار داریم دیگران دل به حال آنها بسوزانند، دستشان را بگیرند، آنها را نجات دهند و به سواحل امن و امان برسانند؟

اگر مقصود ما از "تحرّی بالاستقلال حقیقت" این است، چرا نهایت سعی و تلاش خود را به کار می‌بریم که بهترین مدارس را برای آنها بیابیم، آنها را قبل از موعد، حتی سالها قبل از ورود به دانشگاه ثبت نام کنیم؟ چرا مرتباً آنها را به حضور در کلاس‌ها در هر دوره توصیه می‌کنیم، چرا آنها را به کار بهتر و فعالیت بیشتر تشویق می‌کنیم و به پیشرفت‌های روزمرهٔ آنها در آنچه که علوم و فنون نامیده می‌شود، فخر و مباهات می‌کنیم؟ چرا آنها را آزاد نمی‌گذاریم که راه خود را در مؤسسات آموزشی بیابند و آنها را به حال خود وانمی‌گذاریم تا انتخاب خود را داشته باشند و از آنها نپرسیم که آیا وقتشان را در مدرسه می‌گذرانند، یا در بارهای مشروب و قمارخانه‌ها؟

در مورد تعلیمات مادی، بالاترید ما به فرزندان خود توصیه می‌کنیم که به کسب معلومات تخصصی بپردازند، نظم و انضباط داشته باشند، و مراقبیم که مبادا فرصتی را از دست بدهند. اما افسوس!

در این موضوع که بسیار حیاتی است و مانند نور خورشید در کلبه و جوه زندگی عزیزان ما است، و سعادت ابدی آنها را تضمین می کند، ما بی اعتنا، بی توجه، بی تفاوت و آسوده خیال باقی می مانیم.

اگر توجه ما به رهایی خود از محمضه بی اعتقادی، شک و ناباوری و ارتقاء به وضعیت معرفت، ایمان و ایقان به حقیقت رسالت حضرت بهاءالله معطوف گردد، وقتی که به این مقصد نهایی واصل شویم و حضرتش را به عنوان مربی الهی بشناسیم، سفر ما به انتهی رسیده است. این بدان معنی است که بعد از آن هر اقدام حضرت بهاءالله و هر بیانی که از قلم یا لسان مبارک نازل شده باید به عنوان ظهور نفس حقیقت پذیرفته شود؛ و روح تحرّی و تحقیق به مسافری که دست به این سفر زده تا ناخالصی های کذب و ناراستی را از گوهرهای حقیقت بزدايد و در این سفر آنقدر پیش برود تا کلبه اجزاء این هیكل عنصری و حتّی هر شعری از آن، زبانها بیابند تا نور ایمان را که در قلب و جانش روشن شده بیان کنند.

اما سفر به پایان نمی رسد. بعد از وصول به مقام ایمان، مسافر در ساحل اقیانوس بی پایان و عمیق بیانات الهیه قرار می گیرد. او باید خود را در آن غرق سازد، نه آن که حقیقت هر کلمه، اصل یا حکمی را معاینه و بررسی کند. خیر، برعکس، با قلبی مشحون از ایقان و حالتی از خضوع و خشوع تام، فرد مؤمن به مراقبه و تعمق خواهد پرداخت و دست به دعا بر خواهد داشت و بعد به کشف لثالی حکمت خواهد پرداخت و جمال و اسرار و رموز لاتعدّ و لاتحصایی را که در هر کلمه نهفته است مشاهده خواهد کرد.

**هدف از کلّ علم** قبل از آن که به موضوع اصلی این مقاله برگردیم، به دو گزیده از تاریخ فناپذیر نبیل توجه می کنیم تا حافظه ما را نسبت به اعمال شکوهمند ابطال و قدیسین امر مبارک تازگی بخشد. اینها دو جنبه مسأله فعلی را روشن خواهند کرد که اطمینان دارم تحقیق ما را سهولت بیشتری خواهد بخشید.

به محض این که حجّت زنجانی ندای امر جدید را شنید، در مقام تحقیق برآمد و شخصی از ثقات معتمد خویش را که ملاً اسکندر نام داشت برای تحقیق مطلب به شیراز فرستاد. ملاً اسکندر پس از ورود به شیراز چهل روز توقف نمود و به حضور مبارک مشرف شد. عظمت امر را دریافت و نسبت به امر جدید مؤمن گشت. به اجازه حضرت باب به زنجان مراجعت نمود و در هنگامی که علما در محضر حجّت مجتمع بودند، نزد وی رفت. حجّت از او پرسید آیا به امر جدید مؤمن شدی یا نه. ملاً اسکندر ورقی چند از آیات مبارکه ای که از قلم حضرت اعلی نازل شده بود، به حجّت داد و گفت اینها را مطالعه کنید، من مطیع امر شما هستم. حجّت خشمناک گردید و به ملاً اسکندر گفت این چه حرفی است که می زنی. اگر علما در این محضر نبودند، تو را مجازات می کردم. مگر نمی دانی که اصول دین تحقیقی است؟ ردّ و قبول من برای تو چه فایده ای دارد. وقتی که اوراق را مورد مطالعه قرار داد و یک صفحه آن را خواند، بی اختیار به سجده افتاد و گفت شهادت می دهم که این کلمات از مصدری نازل شده که قرآن از آن مصدر نزول یافته است. هر که حقانیت قرآن را معتقد است باید یقین داشته

باشد که این کلمات هم بر حقّ است؛ کلمات الهی است؛ هر چه صاحب این کلمات بگوید چون من عندالله است، اطاعتش واجب است. ای نفوسی که در این مجلس حاضرید، همه شاهد باشید من به صاحب این کلمات مؤمن هستم؛ اگر روز را شب بخواند و آفتاب را سایه بداند، بدون هیچ گونه شکّ و ریبی فرمان او را اطاعت می‌کنم؛ زیرا حکم او حکم خدا است. هر که به انکار او بپردازد، خدا را منکر شده است. (مطالع الانوار، ص ۱۶۸)

جناب حجّت مدّتی بود که یکی از خواص و معتمدین خود را که مشهدی احمد نام داشت برای تقدیم عریضه و هدایای چندی به حضور حضرت باب به شیراز فرستاده بود. یک روز جناب حجّت با شاگردان خود مشغول صحبت بودند. در این بین مشهدی احمد از شیراز مراجعت کرد و نامه سر به مَهْری از حضرت اعلی به حجّت داد. لوحی از حضرت اعلی بود که در ضمن آن ایشان را ملقب به حجّت فرموده بودند و تأکید فرموده بودند که حجّت از بالای منبر خلق را مخاطب ساخته تعالیم اساسیّ امر مبارک را برای مردم شرح بدهد. جناب حجّت به محض این که لوح مبارک را قرائت کرد، تصمیم گرفت مطابق دستوری که به او رسیده، رفتار کند. فوراً درس را تعطیل کرد و شاگردان خود را مرخص نمود و به آنها فرمود از این به بعد درس نخواهم گفت و به آنها گفت "طلب العلم بعد حصول المعلوم مذموم." (ص ۵۶۵)

حضرت بهاءالله هر هیکل بشری را، صرف نظر از نژاد، رنگ، کشور یا اقلیم، به مثابه معدنی می‌دانند که خداوند، بر اساس حکمت متعالیه و محبّت لانهایه‌اش، جواهراتی در آن به ودیعه نهاده، که باید با جریانی از تربیت صحیح، الهی و جامع، کشف گردد، صیقل یابد و پرورش داده شود.<sup>۸۱</sup> این جواهرات عبارت از قوای مکنونه و استعدادهای پنهان در وجود انسان است که هر فردی موهوب بدان است. وقتی که این قوا و استعدادها مکشوف گردد و به طریق صحیح تحت پرورش واقع شود، عالم انسانی آینه ملکوت شود و کلیّه کمالات الهی در نهایت جلال و جمال در آن منطبع گردد.

**تربیت الهیه - اصل العلم** موضوع وسیع و پردامنه تعلیم و تربیت بهائی دارای تبعات و انشعابات بسیاری است که کلیه وجوه حیات انسان را در بر می‌گیرد و ادبیات امر مبارک مشحون از توضیحات و تشریحاتی است که مبهم‌ترین زوایای روح انسانی را در مقابل چشم ما مکشوف می‌سازد. چقدر مایه تأسّف و

<sup>81</sup> توضیح مترجم: احتمالاً بیانات حضرت بهاءالله در لوح مقصود مدّ نظر جناب فیضی بوده است که می‌فرمایند، "در هر حال مذکّر و هادی و معرفّ و معلّم لازم؛ لذا سفرا و انبیاء و اصفیا فرستاد تا ناس را از مقصود از تنزیل کتب و ارسال رسل آگاه نمایند و کلّ عارف شوند به ودیعه ربّانیه که در ایشان بنفس ایشان گذاشته شد. انسان طلسم اعظم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده ... حضرت موجود می‌فرماید، انسان را بمثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما؛ بتربیت جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد." (لوح مقصود، طبع مصر، ص ۳-۲) در لوحی دیگر چنین نازل، "جوهر انسانیت در شخص انسان مستور؛ باید بصیقل تربیت ظاهر شود. این است شأن انسان و آنچه معلق بغیر شد دخلی به ذات انسان نداشته و ندارد." (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۱۲۹)

حسرت است که نوع بشر در کمال خودرأیی و عصیان این فیوضات غنی و پر بار الهی را رها می کند و طریق ننگ و رسوایی را در پیش می گیرد و در سبیل عذاب ابدی و فنا و نابودی قدم بر می دارد. آنچه که بیش از آن مایه تأسف است این است که مؤمنین به مظهر ظهور کلی الهی خود را از پیروی این نصایح محبت آمیز محروم سازند. مادام که ما دارای طبقه بندی ها و ترجمه های موثق از آثار مبارکه نیستیم، من در این مقاله، خود را به منابعی در خصوص وظایف والدین نسبت به فرزندانشان محدود می کنم.

ابتدا باید بدانیم که بین تربیت، به معنای تهذیب شخصیت انسانی، و تعلیم تفاوتی عظیم وجود دارد. مولای محبوب ما، حضرت مولی الوری تأکید فرموده اند که تربیت باید همیشه بر انباشت علم و دانش مرجح باشد. برای اطلاع از نکات و حقایق، حفظ کردن فرمول های متعدد و تکرار طوطی وار نظریه های علمی مایه فخر و مباهات انسان نیست. فخر حقیقی در تربیت انسان و سلوک اخلاقی او است که او را قادر می سازد آینه کمالات الهی باشد و مانند نجم درّی بدرخشد، موت را بر استفاده از دانش برای انهدام نوع بشر ترجیح دهد.

در جهت وصول به این هدف است که ما تشویق به پیشرفت و ترقی می شویم. تربیت الهیه را حضرت بهاء الله در میان اوامر خود در اعلی مدارج توضیح می فرمایند و آن را صیانت اعظم برای امر الهی برمی شمارند. مؤسّسات تربیتی ابتدا باید احکام و حدود الهیه را در قلوب و اذهان اطفال جای دهند. به این ترتیب اطفال با عبادت الهی رشد می کنند و یکدیگر را به عنوان فرزندان خداوند دوست خواهند داشت. بلافاصله بعد از این حکم الهی، حضرت بهاء الله در مورد افراط در هر نظامی که، فردی یا جمعی، به تعصّب و حمیه جاهلیه منجر شود و قلوب فرزندان معصوم ما را نسبت به یکدیگر نابردبار سازد، هشدار می دهند.<sup>82</sup>

**مسئولیت والدین** درسی را از طبیعت فرا گیریم. وقتی مادری باردار می شود، طبیعت شرایط معینی را در هیكل عنصری او ایجاد می کند که جنین در حال رشد را شکل می دهد. در این جوّ صحیح، رشد عنصری کودک آغاز می شود. والدین، که با شوق وافر مایلند که سیمای این اطفال نازنین کوچک را مشاهده کنند، هرگز تولّد او را به جبر و زور تسریع نمی بخشند. برعکس، آنها صبورانه صبر می کنند تا میقات معین که ذات الهی تعیین فرموده فرا رسد و همه چیز را در هماهنگی کامل با جریان طبیعی حفظ می کنند. وقتی

---

<sup>82</sup> توضیح مترجم: اشاره به بیان مبارک در ورق هشتم از کلمات فردوسی است که می فرمایند، "دارالتعلیم باید در ابتدا اولاد را به شرایط دین تعلیم دهند تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و به طراز اوامر مزین دارد؛ ولکن به قدری که به تعصّب و حمیه جاهلیه منجر و منتهی نگردد." (مجموعه اشراقات، ص ۱۲۳)

که لحظه مبارک و پرمیمنت در اثر فعالیت قوای طبیعی فرا می‌رسد، کودکان در این جهان وسیع متولد می‌شوند.

حال همین قاعده را در مورد خانه دوم طفل که در اثر تولد عنصری به آن وارد شده به کار ببریم. مقصود ما از تربیت الهی در خانه خلق محیط و فضایی است که کودک در آن بتواند قوای روحانی این عصر را استنشاق کند، تنفس کند و در زمان معین مانند گل سرخ شکفته شود، از حالت غنچه به حالت گل شکوفا در آید، و وجودش در باغ الهی را تحت مراقبت و صیانت باغبان الهی اعلام کند. این را به جبر و زور یا به هر شکلی از اجبار نمی‌توان حاصل کرد، درست همانطور که ولادت روحانی را نمی‌توان با قوای خارجی تحقق بخشید. ما هرگز سعی نمی‌کنیم در زمستان گل را از ساقه‌اش بیرون بکشیم. گلها در زمان معین، طبق قواعد و مقرراتی که خالق به طور اخص بر گیاهان حاکم ساخته، ساقه‌ها را مزین می‌کنند.

در توضیح آن مثالی می‌زنیم. اطفالی که در منازل بزرگ می‌شوند که موسیقی موتزارت یا بتهوون غالباً پخش می‌شود، مطمئناً از این نوع موسیقی لذت می‌برند. این بدان علت حاصل می‌شود که جو منزل مشحون از چنین نغماتی است. این کودک در این جو دم می‌زند و آنها را تنفس می‌کند. در واقع این هدف واحد محل تمرکز و توجهی می‌شود که والدین را به هم بسیار نزدیک می‌سازد.

اگر والدین هر صبح و شام، آنطور که حضرت بهاء‌الله امر فرموده‌اند، به زیارت آثار الهی بپردازند، در منازل خود بیوت تبلیغی را تشکیل دهند و در آن به کلیه نفوس با هر رنگ، از هر طبقه و آیین که باشند محبت و احترام نمایند، به ادای نماز قیام کنند، در ضیافت نوزده روزه شرکت کنند، ایام محرّمه را رعایت نمایند، و در جمیع این مراسم اطفال را نسبت به اهمیت هر عملی آگاه سازند، دیگر والدین لزومی ندارد از چیزی خوف و هراس داشته باشند. آنها در کمال مباهات گلهای در حال رشد را در منازل خود مشاهده می‌کنند. به این ترتیب روح امر مبارک هر لایه‌ای از جو خانه را مملو می‌سازد. گرما و روشنی این محبت الهی که از چنین خانه‌ای ساطع می‌گردد، قطعاً به این خردسالان کمک می‌کند در حدیقه الهی به درختانی بارور تبدیل شوند و در زمان معین نه تنها با کلام خود بلکه با تنزیه اعمال و تقدیس رفتار اعلام کنند که تحت رایت سمحای اسم اعظم مجتمعد؛ مانند جیوش جُند حیات عمل کنند، در جبهه‌های نبرد تبلیغ، تحکیم و میادین خدمت مهاجرت موجب انتصارات و فتوحات شوند.

آثار ما به این نکته نیز اشارت دارند که به مادران باردار توصیه می‌شود که برای رشد و پرورش روحانی کودکی که در بطن مادر است به تلاوت کلمات الهیه بپردازند. به مادر توصیه می‌شود، بعد از تولد فرزند وقتی که او را در بستر می‌خواباند، برای او مناجات بخواند. تأثیر این کلمات در قلوب نوزادان

به عنوان نور و گرمای خورشید برای گلهای در حال رشد توصیف شده است. موقعی که کودکان رشد می کنند، از والدین خواسته می شود بیانات الهیه را به آنها بیاموزند. در سن پنج سالگی، آنها را باید مجتمع ساخت تا از تربیت الهیه برخوردار شوند. ما به وضوح مشاهده می کنیم که تربیت مورد تأکید قرار گرفته و از لحاظ اهمّیت در مرتبه اولی واقع شده است. صریحاً توصیه شده که ابتدا ادب و احترام را به کودکان بیاموزیم و بعد از آن آنها را به کسب علم و دانش ترغیب نماییم.

**لزوم تربیت روحانی در ابتدای زندگی** تعلیم علم باید شانه به شانه تربیت الهیه پیش برود، والا آنچه که انسان فرا می گیرد تحت سلطه آرزو و شهوات قرار می گیرد. این صفات سبب می شوند علم به ننگ و رسوایی بدل شود و فنای ابدی را نصیب جمیع دستاوردهای انسان سازد. حضرت عبدالبهاء، با محبت عظیم و عمیقی که نسبت به اطفال داشتند، از احباء می خواهند که نهایت سعی خود را بکنند که این نونهالان عزیز از تربیت بهائی برخوردار شوند به طوری که بتوانند به اهمّیت عمل به موجب احکام الهی در زندگی خود پی ببرند. ایشان وعده می دهند که اطفالی که در حدایق الهی محبت و در منازل مشحون از روح بهائی تربیت شوند آنچه را که دیگران در دوازده ماه فرا می گیرند، آنها در یک ماه معادل یاد بگیرند. هیکل مبارک والدین را تشویق می فرمایند که در هدایت قدم های ضعیف اولیه نونهالان خود در سیل جلال ابدی ساعی و کوشا باشند. کلّ این عمل باید در نهایت شفقت، مراقبت محبت آمیز و لطف و مرحمت صورت گیرد. ایشان علیه تنبیه ضرب و شتم اطفال هشدار می دهند. تجربه نشان می دهد که چنین رفتاری برای رشد قوای ذهنی، روحانی و حتی نیروهای جسمانی طفل سخت مضرّ و مخرب است؛ طریق خروج قوا و جریان استعداد های مکنون را مسدود می سازد. بعلاوه، روز به روز نفرت بیشتری نسبت به خانه و هر آنچه که به آن مربوط است پیدا می کند.

همیشه باید این اصل اساسی را به خاطر داشته باشیم که حضرت مولی الوری تأکید می فرمایند که تربیت اطفال بالاتر از پانزده سال فوق العاده مشکل و در بعضی موارد غیرممکن است. آیا ما می توانیم شاخه را وقتی که سخت و محکم شده راست کنیم؟ حضرت عبدالبهاء انذار می فرمایند که چنین اطفالی در ورطه مشقت و نکبت رها می شوند، و قربانی نابرابری ها، بی انصافی ها، تکبر، غرور و اغلب نارسایی های ذهنی و روانی می گردند. آنها مورد تحقیر و اهانت واقع می شوند، بیمار و بی اعتبار و برای همیشه شرمسار از خویشتن می گردند. از امتحانات زندگی به ندرت سر بلند بیرون می آیند.

آنها درباره والدین خود که مشعل هدایت را در دست داشتند و سعی نکردند راه را به عزیزان خود نشان دهند، چگونه فکر خواهند کرد؟

والدینی که، با غفلت خود، فرزندان خود را در ورطه‌های نکبتی چنین عمیق به انحطاط و هبوط محکوم می‌سازند، یقیناً در ساحت الهی مسئول و مأخوذند. جمال قدم ما را مؤکداً انذار فرموده‌اند که والدین را به علت این غفلت مأخوذ خواهند داشت و آن را از معاصی کبیره محسوب خواهند داشت - معصیتی که ابداً قابل بخشش نخواهد بود.

توصیه حضرت بهاءالله به والدین در مورد تربیت الهی فرزندانشان چنان مؤکد است که، همانطور که آن حضرت خاطر نشان فرموده‌اند، نفوسی که از چنین مسئولیتی غفلت نمایند، در نزد خداوند از حقوق پدری و مادری محرومند.

من به قلوب والدینی متوسل می‌گردم که در مورد فرزندانشان، در مورد نور چشمانشان، یا آنطور که اعراب می‌گویند، "پاره جگرشان که روی زمین راه می‌رود،" جز رفاه و آسایش هیچ نمی‌خواهند. از آنها تقاضا دارم در مورد شرایط حاکم بر جهان بیندیشند و خود دریابند که آیا فرزندانشان به حفظ و سیانت نیاز دارند یا این که باید آنها را به حال خود رها ساخت و در مقابل تأثیر و نفوذ ظالمانه زندگی تنها گذاشت.

هیچ عقل سلیمی ابداً انکار نمی‌کند که عالم قوی‌تر از توان ما است و اجتماع تحت سیطره بیماری‌های اجتماعی بسیاری است. آلودگی در کلیه منافذ و جوانب موجودیت انسان رخنه کرده و باطلاق‌های فساد اخلاق به اقصی نقاط جهان و خشک‌ترین بیابان‌های عالم و دورترین زوایای هر صحرای لم‌یزرعی سرایت نموده است. امیال نفسانی و شهوات حیوانی زمام‌گسیخته گشته و جمیع آنها می‌خواهند که ارضاء گردند. ارضاء این جانور شهوانی به هر قیمتی، با قبول خطر نقض کلیه موازین مقدّس در حیات بشر، باید صورت پذیرد. تسلیم شدن در مقابل این امیال نفسانی به حکمی عمومی بدل شده است.

فرزندان ما، فرزندان بیچاره ما، مستغرق در این عالم آشکارا فاسد و بی بند و بار، که جانور خروشان شهوت سلطان بلامنازع است، گرفتار مخمصه حیل و نیرنگهای شیطانی آن، عاجز از تشخیص صفات اهریمنی از سجایای ربّانی، و غالباً بی‌خبر از محبت همراه با گشاده‌رویی، محروم از دلسوزی و احترام، خود را محاط به تمایلات درونی شخصی از یک طرف و تحت تأثیر جاذبه‌های خیره‌کننده و اغوا کننده آنها می‌یابند. آیا آنها به نوری فراراه خویش نیاز ندارند؟ آیا به قوه‌ای ذاتی و نیرومند محتاج نیستند که آنها را قادر سازد چون انسان‌های واقعی زندگی کنند، با فخر و غروری آسمانی گام بردارند و از زندگی پاک، منزّه و مقدّسی به عنوان مقدمه‌ای بر حیات ابدی برخوردار شوند؟

**صیانت منبعث از تعالیم حضرت بهاءالله** هر توضیحی که جهان بدهد و هر قدر که دنیا مصیبت فعلی را توجیه نماید، برای متمسکین به امر الهی کاملاً واضح است که راهی را که حضرت بهاءالله در این جهان محاط به ظلمت و تیرگی طراحی فرموده‌اند با موازین صیانتی تعالیم مبارک روشن و نورانی است. غفلت و فراموشی نابخشودنی والدین در رفتارشان نسبت به فرزندان‌شان نتیجه استنتاج‌های نادرست است و نهایتاً فرزندان را به ورطه رسوایی و شرمساری می‌رساند و در حیات آتی آنها را در معرض عدالت الهی قرار خواهد داد.

اگر ما در خانه‌ای بدون چراغ زندگی کنیم، پیامدهای مشکلات ناپیدا و حتی مصیبت‌ها و بلاها بلاتردید در انتظار ما است. اگر ما شعله ایمان را در قلوب عزیزان نونهای خود روشن نکنیم، انحطاط زندگی جسمانی، روانی و روحانی آنها بلافاصله آغاز می‌گردد. هر جایی که نوری باشد همه چیز به نهایت نظم و دقت قرار داده و به وضوح مشاهده می‌شود؛ و ساکنین خانه می‌توانند از همه چیز به نحوی صحیح استفاده کنند. همین مورد در خصوص نور ایمان وقتی که در دل و جان کودکان روشن شود، صادق است. در این صورت مواهب خداداده آنها، استعدادها و قابلیت‌های موهوبه الهیه در کمال نظم و هماهنگی و به نحوی مؤثر عمل خواهند کرد.

موقعی که افق لایتناهی زندگی در مقابل دیدگان فرزندان ما گسترده می‌شود، مشاهده می‌کنیم که تحت فشار دو نیرو قرار می‌گیرند. یکی از این نیروها آنها را پایین می‌کشد و به جایی می‌رساند که کلیه لذات آنها به ملال و غم بدل می‌گردد، و نیروی دیگر، که به صورت ندای درون آنها متجلی می‌شود، طالب آن است که آنها را به اعلی قله و مدارج جلال و شکوه برساند، جایی که حتی مرگ به جلال و ابدیت تبدیل می‌شود. با دیدگان منتظر، بی‌گناه، معصوم و مبهوت آنها به ایشان نگاه کنید، که در بحبوحه قوای مناقشه‌برانگیز و ویرانگر زندگی بلامتکلیف مانده‌اند. آیا با خیال راحت مانند تماشاچیان رومی بر صندلی خود می‌نشینیم و زندگی انسان‌هایی را به نظاره می‌نشینیم که به دهان درندگان پاره پاره می‌شوند؟ یا، چون والدینی صدیق و امین، به آنها کمک می‌کنیم، هدایتشان می‌نماییم، مساعدت می‌کنیم تا دیدگان خود را به بالا بدوزند و شمس در حال اشراق جلال و جمال را مشاهده کنند؟

**غیبت روح را خمود می‌سازد** یک مصیبت به تجربه برای من ثابت شده که به نحوی بی‌رحمانه مرگی تدریجی را برای روح در حال رشد فرزندانمان به ارمغان می‌آورد. این مصیبت غالباً به صورت مهمانی ناخواسته وارد می‌شود، اما افسوس که گاهی اوقات نیز دعوت می‌شود، بهترین مسندها، یعنی قلوب ما، به او اختصاص می‌یابد و شیرین‌ترین لحظات زندگی گرانقدر ما به او تقدیم می‌شود. مانند زمهریر منجمد



کننده زمستانی است که به بیشه‌های بادام بگذرد، شکوفه‌ها را بخشکاند و زارعین بیچاره‌ای را که در کمال آرامش و آسایش در اطاق‌های گرم خود نشسته‌اند، محزون، مغموم و فقرزده رها می‌سازد.

این مزاحم متجاوزِ موذی غیبت است. هر قدر ما سعی کنیم اطفال خود را با روح امر مبارک پرورش دهیم، احکام، اصول و اوامر الهیه را به آنها بیاموزیم، اگر ادنی زمزمه غیبت در خانه ما وجود داشته باشد، اطمینان داشته باشیم که این نونهالان عزیز ما برای همیشه از دست خواهند رفت و به نحوی جبران‌ناپذیر در طریق خطا گام بر خواهند داشت.

اثرات پرمخاطره چنان تدریجی و نامحسوس است که نفس خود انسان احساس خطر نمی‌کند و والدین نسبت به علائم این بیماری روحانی در حال انتشار آگاه نمی‌شوند. یکی از مبلغین قدیم امرالله می‌گفت ما سعی می‌کنیم بار سنگینی را به طبقه بالای ساختمان برسانیم، و وقتی که بار به مقصد خود رسید، انسانی غافل لبه تیز چاقو را روی طنابی می‌گذارد که بار را حمل می‌کند. سقوط حتمی است. جمیع مساعی کارگران بسیاری که بار را بالا می‌کشیدند در یک لحظه برای همیشه از بین می‌رود. همین موضوع در مورد جو زهرآگینی که این مهمان موذی در مسکن و مأوای ما ایجاد می‌کند مصداق دارد.

تصور می‌کنیم بچه‌ها مشغول بازی با اسباب‌بازی‌های خود هستند و به آنچه که ما می‌گوییم توجه ندارند. ممکن است صحیح باشد که آنها آگاهانه به مکالمات بزرگترها عکس‌العمل نشان ندهند، اما چشمان آنها می‌بینند و گوشه‌ایشان می‌شنوند و همه چیز را در درون خود ثبت می‌کنند.

دل و جان کودکان مانند آینه‌های صاف یا ظروف آب پاک، شفاف و زلال است. هر کلمه‌ای که ما علیه دوستان دیگر بگوییم، مانند قطره‌ای جوهر است که در اعماق قلوب پاک و زلالشان فرو می‌رود. در آغاز، ممکن است تغییر رنگ محسوس نباشد، اما ما می‌دانیم که با تمام اثرات زهرآگینش جذب می‌شود. اگر قطرات سم تکرار شوند، کل وجود کودک قربانی مرضی روحانی می‌شود که اولین علائم آن اکراه از حضور در کلاس درس اخلاق، حسادت و حتی گاهی اوقات نفرت نسبت به سایر بهائیان است.

وقتی که ما بزرگترها در خانه‌های خود نشسته‌ایم و علیه سایر بهائیان، اعضاء لجنات و محافل روحانی محلی، و شاید منشی یا عضو محفل ملی، صحبت می‌کنیم، از فرزندان خود انتظار داریم چکار کنند؟ اطفال با احترام به این مؤسسات الهی نگاه می‌کنند و ما آنها را در اذهان در حال رشدشان و در قلوب مهربارشان به حداقل درجات تنزل می‌دهیم. بعد، وقتی که آنها به بلوغ می‌رسند، هیچ احساس امنیت و ایمنی در خانه‌های یاران نمی‌کنند و به لجنه‌ها، محافل روحانی محلی و محفل روحانی ملی هیچ اعتماد و اطمینانی ندارند. به این علت است که وقتی از آنها می‌خواهیم در کلاس‌های درس اخلاق یا مدارس

تابستانه شرکت کنند، عکس‌العمل آنها آشکارا خصمانه است. دقیقاً مانند آن است که گویی ما کودک را فلج می‌کنیم و بعد از او می‌خواهیم که بدود؛ یا او را گرسنگی می‌دهیم و بعد می‌خواهیم که معجزه آسا مانند قهرمانان ورزشی عمل کنند.